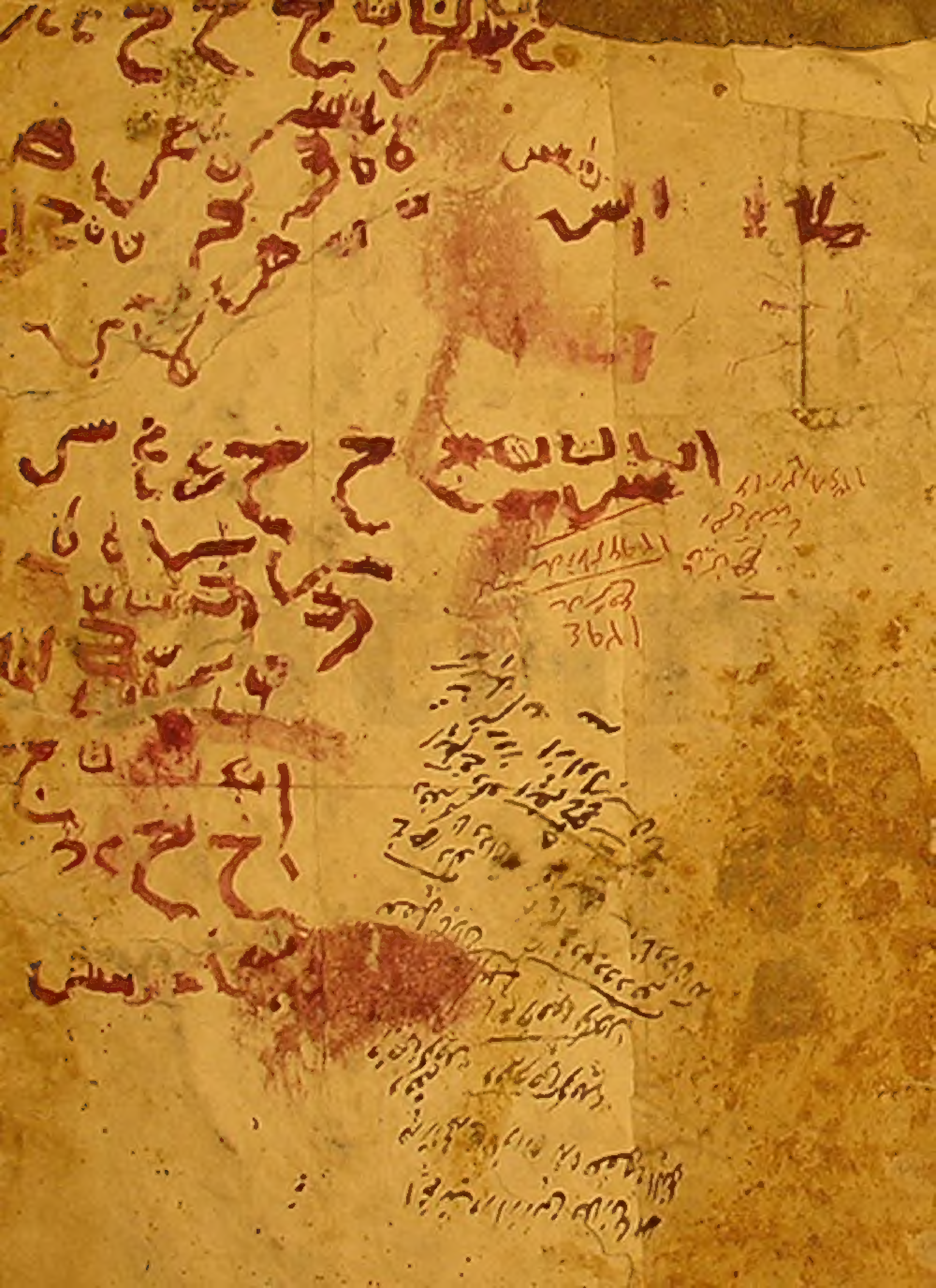




والارادة والقدرة متحققة فيه تعم بعنوانهم والارادة في كل مورد صفة موجبة للفعل عند اكثر المتكلمين فالمرتبة الارادة التي هي ذات المريد المطلق التي ارادته ذاته لذاته وعينه ذاته لذاته فان منشأ حبيبنا احبّ ان اعرف وقدرته عين جوهره
هو كون الفاعل بحيث ان شاء فعل وان لم يشأ لم يفعل لكنه شاء ففعل وصدق الشرطية لا يستلزم تحقق المقدم ولا جائز
وجوبه ولا امتناعه بل انما الفرض واجبين وممكنين وممتنعين وكذلك فيه الحدث الفعلي وقدرته وجوبية لان واجب
الوجود بالذات واجب الوجود من جميع الجهات وليست فيه جهة امكانية وتفسير القدرة بصحة الصدور والا صدور انما
يناسب قدرة الحيوان لان الصحة امكان وهو وجوب كله وفعلية كله الذي لا يعتوره قد فرغت من تسويده
في خمسة عشر من شهر شعبان المعظم في دار المؤمنين سبزوار وانا الاحوج في الاسير بايدي الآمال والاماني
عبد الرحيم الموسوي الخراساني الكاتب حامدا سنة ١٢٩٤ في ... الكمال والكلال ...

بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب اسرار العبادة

بخشنده اى جان آفرين را كه هر دم گاه و بيگاه ازو رسيده دم روزافزون تا بسوا اعظم شاهنشاه ابد مواهب فيض ذكر شناى
اوست و همه ماتبارك از مكان ولا مكان از سلاسل عنصريه و طوليه نزوليه و صعوديه عايد و مناسك پرستش او
وقتيه رب الاعيد والا پا در آن سيسى و درود بيكران بر روان پاك رهبران و پيروان در راه و روش خانه خاصه
بر بهترين مهتران و كهتران در دانش و بينش او حضرت مصطفى محمد خواجه كل آفرينش او و بر بهترين دانان در
جادهاى كشش و كوشش او سلام الله عليهم اجمعين و بعد چون فارغ شديم از تحرير منظومه از حكمت نظريه شروع بحكيم
در تقرير بعضى از حكمت عمليه و چون بنا بر اين بيان شرح علم دادن بر اين بيان سانح حكم حضرت ظل الله الاعظم الاجل الا
شهنشاه جاه مولانا شاه دستگاه خلد الله دولته وايد الله شوكته كه در ميان فرمايشى امراء بود بر نگارش
بعضى از مسائل و عبارات با اسرار آن ابيات ذكر حكيم در اين و ذلك بازنا فيان وجوه الى ... حق

امانت كربلائي اسمعيل بقال ورثه قاضي

کم

اما آنچه گفته بیابادات انسکه ما بدار را از او دانسته کار و در ذکر تو جه کبرای مقدسه قربه جمعه بیشتر کن نزد علام

اعلم حق و علم به وجود مطلق بی بیشتر بماند و از ظلمات جهان آجال بنور کار و کل عشق بسوی خلق و عشق احق

جاده کرد اعلام مظهر بصفات و اسما و ذات همه راست قال الله تبارک و تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله و قال لا اله الا هو

فی مرتبه من لی و بهم الا انه بکل شی محیط و قال هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شی علیم و قد ملئت عدم

المرتبه جهان جلیک بی مرای صفات معانی سراسر بجای ذات بنا شد نقش چه لطف و جه [illegible]

هیچ مظهر چه قطره چه بحر همه بنا بظهور حسنی ملک و ملکوت ز دیده مشتق دوان عشق حق بهر جز روا فنا هر قدم

بر تراز همه جا بما نش دمان جز حق از او بیت عالم حسن و چه حسن هم از اسم هم کجا که ببین که نامه بکجا

و دو هنا و بی تحسین صبغة که کند و بطی از ان ذوات هر صفات بر حال تجلی اعلم که الله تا فت بر ا

ادم خلافة بار بار بانت و از انسان کامل خلاصه بوات اگر بهرو کرما و کراد بدانست ز نزرق خلافه

بی ردق نشار بر جای بطلبان قناد از او جات مستقلة این کجا اگر مردم و گر چه مردم کجا دگر بیچ جمع جمعی

و جزم ز الم شان قبان فرموع بتمامی ز دخلق و بیان نزد حق همه روز بهره و زنش بر عشق نه ادم هین علم

الذات است کم ام اعلم خود ادم است تمام نه تنها مظهر بی که عشق تمام عشق بود جمال و جلال بنور و سلب از او

هر و در سر کری و در نسبه بی اسما و حق تا همه مظهر اند همه صفات یکی بکرانه بدانی هر ذره خورشید را بجوار

بی ده تا بیند را خدا اسد و ما را نیافتند شاه مظهر اللطف و قهر حقیقه چه خواهد حق افشاء اسرار را کند مظهر

شاه تا جامی را هو بدا شود مدار ان حق ز سبب نشه ناصر دین حق چه بر خلق عالم نیابد عتاب بجنگد

بنا نشار نیاید عتاب جو خواهد بدانش رسالت کند تجلی برا طرحیه کنه خلاصه انسکه مرا اعلم جون بیت المقدس برای تجلی اشهاد

و صفات صفات حق به و داد از اسما و صفات حقیقة انها باشند ز مرد الله و مهربان و صفات پس بحسب شرایع اسکم

بحث و انی من بنیاد زم و در بشهاد و اسما جهانگرد اسا بانی تجلی عشق جلیل و تجلی ما یتد تقریر و از دوا هی تمام تمام

تمام موجودات ا جهانی بجمع کران اسم سید الطبق شان نواخته شده

سعد رسید اله المطلوب صفات نکوهیده صفاتش نزدیک ملاک یا تر بیه عجب منبه منشا

در دادرد

در ذکر اسراری از صلوة و مقدمات آن که الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها و قال

الله تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر و قال تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا و در اخبار الصلوة

خیر موضوع فمن شاء استکثر و در هر باب اشارتی شده بود در مسائل فقهیه نیز تا در صحیح و ترتیب همه بهره مند گردند و مقاصد جمله اند

والله یقول الحق و هو یهدی السبیل مسئله بدانکه معتبرات در تکلیف بلوغ و عقل و دانسته میشود بلوغ بیکی از سه چیز خروج

منی در بیداری یا خواب یا رسیدن موی درشت بر عانه و کامل شدن پانزده سال در مذکر و نه سال در

مونث و بعضی در مذکر کامل شدن سیزده سال و دخول در چهاردهم را معتبر دانسته اند و غایة از قوت است و اما حیض و حمل در انثی علامت سبق

بلوغ است خامه عمر کامل نشد است از سی ازل رحمت ایشان در خبر از نفس عقل نسبت به پسر زود در تکلیف کرده اند چیزات اول

آنکه تکلیف لطف الهی است در خبر از کان و جود ش رحمت ضعیفان است چون گیاه لطیف که زود برزده شد پس زود در تکلیف فرموده تا از این

لطف محروم نماند ای کارت برسد کار کن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار پس از عمر طولانی هم بلند اقامت و ادوات کار

در راه حق زود در ضعیف میشود برود در غیب ... که بهار حسنت و عفت شود که خود را از محروم می غلطه کنند تا خود را در کار

در تعلیم جسته و بنا معنی فراغ میکردند صورت را انست عنقاد ماننده چو به که براهو جاج بخشکد استقامت نیابد دا کر ..... که

بیت هر چیست باید گرفتن بسیل چه بگذشت نتوان برستن به بیل سیم آنکه گفت که او ی را عقل ظاهر و عقل

عملی میباید و باید ابتدا اصلاح شوند تا ادمیه نفعلیه آنجا مرد القلب بخشکد لهذا از تکمیل عقل نظری و اند رفتن معارف

تعقل به نصیبند پس باید بتکلیف عبادت شوند تا لا اقل اصلاح عقل عملی شود که ما لا یدرک کله لا یترک کله و المیسور

بالمعسور و در حدیث است که اذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم و این بغایت اصلح است چهارم آنکه دل ...

... تا قابل استماع شنیدن و در عالم چنانچه گوشه شرایط است مناسبت و جنسیت باید باشد که جالب الفه و محبت است

چه جنسیت است که جنسیت علت الضم گفت ... ... هیچ ... ...

پس باید مکلف باشد تا ادای شعبه‌ای از طهارات المعنویه طاهره و عبادات و خصال الطیبه جنبه باشد تا یقع در مقابله دانسته باشد

شهادت را تعیین عدد نه نکته‌ایست عددی و از علم حروف است که گویند کامل‌ترین عدد او طهارات است و از آنجاست که تسویه عدد

کامل است و اطلاع اعلا او است چنانکه امام تمام عدد به از یک ثابت است و جمع عدد حروف آدم نه است که الف یک

و دال چهار است و میم تمام عدد [illegible] و جمع چهل است و چهار جمع عدد از یک تا نه جمع اجزاء نه با آن چهل و پنج مثل آدم که

عدد آدم است چون [illegible] انکه از جمع عدد تا زده که عدد ده است نصف و شش حاصل شود که عدد الله است

قل هو الله پس [illegible] چون الکمال این عدد کامل [illegible] اسرار آیات است که از جنبه [illegible] رسید و ادمه [illegible] از نزول

اجلال [illegible] بار امانت تکلیف آدم [illegible] انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها

الانسان انه کان ظلوما جهولا فی سلسلة الذهب [illegible] قد عرضنا الامانة فابین [illegible] الکون

کانما الآن کان حملها سوی الانسان غیر انسان کسی [illegible] که انسان ظلوم بود و جهول ظلم او آنکه هستی خود را

ساخت فانی بقای سرمد را جهل او آنکه [illegible] بود فقلنا [illegible] لوح دل [illegible] نیک [illegible] که عین سعادات است

نوع چهارم که [illegible] است باب طهارات مسئله طهارات ده است اول آب [illegible] دو قسم است مطلق که مستحق الاطلاق

آب بدون اضافه و تقیید [illegible] چون عصارات و اوراق [illegible] مثل آب [illegible] و هندوانه و غیره اما اول قابل

است که موهوم شود [illegible] جزء [illegible] که مستحق سلب اسم آب علی الاطلاق شود و آب مطلق [illegible] مستحق

صدق آب است بی قید و اضافه و آن چند قسم است آب جاری و آب چاه و آب باران و آب راکد و این هم دو قسم است

آب کر و آب قلیل کمتر از کر همه اقسام آن طاهرات و مطهر از حدث و خبث بخلاف مضاف که مطهر نیست نه از حدث

و نه از خبث نه کثیر [illegible] و نه قلیل [illegible] ملاقی مطهر است [illegible] مطهر او بکر

النسکر [illegible] صورت حیات [illegible] در [illegible] معنی [illegible] حیات

سار است در وجود مطلق است که در حق منبسط و فیض مقدس و نیز ما را سائل در او دیده اش گویند ما نحیات ساری مطلق است بر وه

کان موادی را از لوث نقایص و خسایس و جهات را از سلوب و نادار مقدس جنبه وجود که جنبه با ما شامل از عدم است

کاشف از جنبه وجوب است و وجه الله است پس پاک کننده است لوث امکان را در ظلمات عدم است عا عجبا که گویند در

ظلمات است چه تحقیق وجود مطلق که در ظلمات جهات است احاطه اضافات بکند تا آب حیات حقیقی بعین با رحمت

از فرط ظهور است یا من هو اختفی من فرط الظهور و استتر لشعاع نوره مؤلف با که زمان گفت این سخن که شرما شاهد هرجا

است و بروی نیست الست دیگر فرموده گفتم بجا و مطلوب او رسید روزی کجا کر ملک بنگر بر رسید با فی قطعی و از جهه

مکابد بودن فی الجمله است که در قرآن مجید بحمد و اسمه اش را که این وجود منبسط و فیض مقدس است کما قال عز من قائل

و سعت کل شی و نیز فرموده احاطه بکل شی رحمة و علما تعبیر فرموده بما انما کما انزلنه من السماء و ما و فسالت او دیة بقدرها

و انما کره من الماء کل شی حی بنا بر تاویل و نیز ماه را تعبیر فرموده بحمد مثل هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی

رحمته پس در بکی آنکه ماء مطلق را تعبیر صورت نفس است که مرابی خود را می کند و چون منا سبت که فانی دو دا

و غیر است و چونکه نفس در باب صورت علمیه نفس است و نفس و آنفس در ماهیات و مجعولات و بسبب

جز و مالی نبند چنین آب بر مع ابی من و النقصان است بدون تعین از جود و اثر شی چنانکه نفس قدسیه ربح المسیح

و النفخ فیه من روح الله است مسائل نجس نمیشود اب جاری هیچ یک از اقسام بود ملاقات نجاست مگر متغیر بگی

از اوصاف ثلثه که لون یا طعم یا ریح شی نجس را بگیرد و هم چنین است در باب حکم آب و آب چاه نیز در نزد

اکثر متاخرین حکم جاری را دارد در نزح مقدرات و تعبیر دلوها که در باب چاه ائمه علیهم السلام است بر استحباب و مثل

جاری است آب باران در حال نه در حال وقوف پس طاهر است و به مجرد ملاقات نجاست نجس در حال

نجس نمیشود و اما اگر که قدر کر است ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر بتغییر مذکور و کر بحسب وزن هزار و

دو جهت ملاطف الهی است است و بشارت آن قدر است که سه جهت دارد طول آن و سه جهت عرض و سه جهت عمق نامند

ما را که کتاب مکرر مشهور است که بحر و سماوات و نجات غیبی چشمه آب آب جاری و ملکی با که اتصال با منبع دارند قلوب نورانی

را همانند که اتصال حقیقیه که دل کیف بشهوت دارند کانی اعمد بشلله روح المؤمن انه اشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها

بلکه دری آدم فرود و نفخت فیه من روحی پس اینها مسویند بنور الله تعالی بیت چون پری غالب شد بر آدمی

گم شود از مرد وصف مردمی هر چه گوید آن پری گفته بود هر چه کرده آن پری کرده بود اما قطرات سما خواطر آسمانیه

از منبع متابعه از سماء جبروت بیارد بر قلوب منوره و مستعده چون خواطر ربانیه دخواطر ملکیه که اول را نور علم

و دوم را الهام گویند نه خطرات ارضیه نفسانیه و شیطانیه که اول را هواجس و دوم را وسواس گویند بیت هر ندای

کان تو را بالا کشد آن ندا میدان که از بالا رسد وان ندای کان تو را حرص آورد بانگ گرگی دان که آن مردم درد

و نیز آب جاری که منبع دارد ملکه عقل بسیط آن را نامند که خلاق معقولات تفصیلیه است بارنامه و آب ساکن که قدر

از علم را نامند که منسوب به عالم امر است آن از ان علم بذات ذاته و صفاته و صفاته ومافیها توحید و العلم بالکتب و رسله

و حقیقه خاتم الملل و الائمة الهادین و ملائکة المقربین سلام الله علیهم اجمعین و معرفة النفس الناطقة و العلوم الاخرویه که ملکه

اقتدار علمیه نباشد و صاحب معرفت عقلیه نباشد مانند منابع علم حقیقیه و آب مضاف که طاهرات و غیر طاهرات جزء وجود

متوجه مضافه ابهات اضافیه است که متواند عمل با نبند و اما ابجد و جودات مضافه طاهر اند بجهة انکه السکه اعلاء جزء

و جبینه بود هرجا که جهت نورانیت و جهات وجوبیات هر چند قدر نشانند و اما مردود کی او را نجس العین گویند

چون سگ و خوک و کافر و مانند اینها باعتبار جهات مخصوصه آنها است قد تو خذ بجاریحم البارزة باعتبار وجوه وجه الله

در وجودشان و لفظ نجس العین از رتبه ای دارد که جهة ملائمه را اصلی ثابت گو بنا بنا بالحقیقة بیت طرفه عجب

ساخته و ویرانی آورد نقش هر پرده که زد راه بجا دارد و اینکه وجود مضاف را گفتیم با جهة اضافه خواهیم و اما ساقط الاضافه

اعلام خود را داده و همچنین اب قلیل اگر بمجرد ملاقات نجاسه نجس شود علامة وجود است که بجانب اند رشد و کم خال شد

چنین نقل که بحیوانیه و نباتیه داخل شده و با نما اهل شده حیوانیه و نباتیه بلکه او در انسانی و تا برای حیوانات هم منه

و نباتات مثلا کمال است و لهذا تو مانند و را نیابر انسانیت تذکرات مسئله آن از جمله اقسام اب که باید

حکمی را دانستن از طهارت و نجاسته سؤر است پس سؤر اب قلیلات که ملاق شد او با جسم حیوانی بجمیع سؤر آنها

طاهر و مطهر است مگر سؤر کلب و سگ و خوک یا مکروهات سؤر جاجه که پرهیز از نجاسته ندارد و بلغا فقها رضوان

الله علیهم حاجت تقیه کرده اند و سؤر جلال و آن حیوانات که مقتدی بعذره انسانی باشند تا انکه از ان گوشت بروید

و استحراق بان حکم نمود با حواله بوجه عام بعضه در آنکه جلال بر آنها و همچنین است حیوانات خورنده مردار هاتر ازا

علم بنجاسته در دهن و منقار ایشان باشد اب قلیل نجس خواهد بود و همچنین مکروه است سؤر درازگوش و استر

چنانکه خوردن گوشت این دو نیز مکروه است و لکن سؤر المؤمن شفا است سیما اهل تشیع بر قول بعض

مسئله و هو سادس ما ننما استعمال سؤر بعد نحوی و سؤر جلالات و بن عباس حب الشهوات الاتیه و تقیه کردن

و تقلید کردن بعد اصول عقاید بر کسانی که چون تحقیق کنند بعد دم و خیال و حسی چیزی نیست ماننده استعمال سؤر

بلکه حرام است و اما تقلید تقیه بر آن کسی که خود نتواند تحقیق ما جماد که نافع و ناجع است و در صورت

بمنزله استعمال سؤر مؤمن است سیما تقیه از مثالهای است و انما بحوی کلمة الحسنه و سؤال الطیبات و خود صفات

را محسنه و صحة بخشند و رفع علل کنند و اگر خادم نام اسم الله و ذکر اسماء انه شفا بخشند چونکه کما فی الدعا یا من اسمه دوا

و ذکره شفا بلکه چنین متخلق با خلاق الله اند صفات شان بحسب درجه شان اند از صفات پس وجود شان اسم الله که

الاسم ما انبأ عن المسمی و مکرر باید که بیان کرد کلام ما و صفة حقیقه محمدیه که فرموده ما رأنی فقد رأی الله و هی حقیقه علویه و

موصوف بالنورانیه موصوف الله و حی تهم در کلام مجید ش تصدیق فرموده و قول نبی خیر ... انی الذی یا امر الله ...

انما بیان این معنی انست که فرموده اند نحن الاسماء الحسنی و حق تعالی فرموده ولله الاسماء الحسنی که همه جز ما باطلست قدم

از مظاهر آفتابیست و مظهر حقیقی انست که باطنه و صورت نور شمس حقیقت است از آفتاب آیینه ها رجال فی

و نور شمس حقیقت وجود منبسط است که آثار حقیقت و مظهر صفات است ذوات اعدام و امکانات و از اسماء حق است

الزکیه و الطاهره و العالم و این شمس صورت مثل اعلای حق است در آسمانها و لله المثل الاعلی فی السموات چنانکه انسان مثل اعلا

حق تعالی در زمین و وجود جبروت است در مرکبات و حیوان مظهر حقیقت است که چون شاخه کمال حیوانی که نفس ناطقه داند

نمی پیوندند و گفتیم که انسان مثل اعلای مطلق است چه انسان کامل مظهر جامع الجوامع است که فرموده اوتیت جوامع الکلم

جمیع اسماء حسنی و صفات علیا را مظهر است و موجودات امکانیه همه انوار اویند و شعاع نور اویند و تربیت خلیفه

خلیفه حقیقت محمدیه است بیت الکمال [illegible] بود نور پاک او بی هیچ ریب تا ابد [illegible]

لله الذی خلق الانسان و خلقه فاحسن صوره ساری الالوان و در وصف نفس ناطقه [illegible] مولوی فرموده

و حسن خوشه چینند که ای وحسن زاده باد کانی [illegible] جهان جان و جان جهان

چینی [illegible] و بی سامان [illegible] که عاشقی [illegible] همان باشد [illegible]

خاکدان که [illegible] جانا [illegible] جسم است [illegible] از کوه و [illegible] دائما [illegible] مطلق

[illegible] است و نفس ناطقه بالحق [illegible] است چه [illegible] ماده [illegible] است و از این [illegible]

است [illegible] و [illegible] در تصوف و [illegible]

خود [illegible] صفات خود کنند و [illegible] که [illegible] کفته اند که [illegible]

الاسعد و نفس [illegible] است و جبروت مظهر [illegible] همچنین [illegible] است [illegible]

شمس [illegible] و شمس [illegible] است [illegible] الله نور السموات و الارض [illegible]

مثلا

فاعلم منسوب است فی این مرتبه اشاره بکلیه پس از آن مخلوقه از حق تعالی بلاواسطه در آنات و تصرف

و تصرف جمیع آن در هر عالم از عوالم شیون مثلا در عالم عقل و نفس ملک در نوع سماویه و شمس در اجسام تجلی خلیفه خلیفه

الهیه است و کواکب بحکم خلافت دارند و در عالم انسان نوع فرد به آن خلافت است در عالم و شاهات و سیاسات

الاعمال او در خلیفه خلیفه بنابر آن او مادام فرد را شامل است بما الفرد الکامل خلیفة الله ... البلاد و العباد کان

البلاد و العباد بانه منظر اسمائه الاعظم باد داد و انما جعلناک خلیفة فی الارض پس از آن انسان کامل خلیفه کبری است

و خلافت او از خلافت منسوب بلکه خلیفه خلیفة الخلفاست چون فهمیدی که بقدر برکت منسوب از آن را در محل

حکمرانی و بدن او دماغ و قلب و معده و دو کلیتان و دیگر کتب و غیر اینها با نظام برسد از جمیع قوی تابع اینها باید و برکت

در دو جنس و ترا نکرده است این انسان در نسب تیره و همچنین منافع دیگر از منافع و دیگر از جمیع و توجه بلد غیر

ایشان باید سالکان آیات بینات سیاره شمس را و نجوم را و غیر اینها را از چشم آنان که بر خود بر بینند در تعلیم شعائر

الله و لا خیلا انسان و همت و هی للذین ظلموا است و الارض بر خود ربنا ما خلقت هذا باطلا ابد حیث اینه

خارج نه ابیت بر آن زمان او نکات و امان خاک تیره زعکس معنای ترویج اسلام است نه از بیان شش

انتقال است چون انتقال اشرف بجنس مثلا بدن حیوان ماکول بالحم و جزء از بدن بگردند آن بدن از عوالم و سوام

و سر مطهر تن انسانیه تر نباتات بماند هنوز دخمه انقلاب و ایشان است و سران انسانیه حق ثابت است از ابدال درجه

طبیعه بوجود ملکونه دو وجود حیر دقیق مثلا بکمه نفس عقل شود در نفس مسوله مطهر شود و مطهر مطمئنه شود و همچنین سالک

از بدل نفس ما از این احکام شرعیه باید منفعل شود به بعد از این شرع مطهر بجاده باینه در احوال و ذکر نمان بجنس و متجنس

کمال این مستعمل اینه و منقلب الیه مثلا خاکستر باقی بود از احتراق کمال نمک حقیقت است نه بکمه بلکه موضوع

باقی نیست بلکه در نمک سابق قند و نمک شود کمال نمک تمام مر بک صورت نوعیه علیحده دارند و ذات بحسبه

کمال و بیان شود لذا از انها که این پاکان ظاهرها هستند اگر ماده فرکیات به بیرون کویند این پاک همان نجس است

حال پاک شده مثلا در شرع و عرف متعارف هر چند در حقیقت پاک [illegible] کم شدن است مثلا نطفه [illegible] انسکه

این مثل ذهاب شهوه و غضب حیوانی است و بقاء مثلا در نفی صفات کما قال علیه کمال الاخلاص نفی الصفات عنه

تعبیه در مرتبه اثبات ذات و در توحید حق از توحید افعال و توحید صفات توحید ذات دوم آنالات که بر طرف

شدن نجاسته است از بدن حیوانی که نجاست [illegible] از جلد [illegible] مثل [illegible] دهان و گوش

و دماغ و این صورت [illegible] زیرا پاک است [illegible] که [illegible] بیرون [illegible] مثلا

مسلم [illegible] کردن است مسئله نجاسات [illegible] است [illegible] خون دیه [illegible] کافر

[illegible] در بیان [illegible] که [illegible] در شرع مطهر حکم نجاسته این دو حیوان شد

بلکه [illegible] شهوه و غضب حیوانی که در وجود انسانی پیدا شود [illegible] معنوی [illegible] روحانی [illegible]

[illegible] این دو [illegible] صورت این [illegible] صورت

غضب [illegible] صورت شهوه [illegible] صورت شهوه و غضبات [illegible] چنانکه کلب معلم

[illegible] در [illegible] اولیات در خصوص قوه غضبیه و قوه شهویه [illegible] قتل [illegible] اند [illegible]

[illegible] شهوه [illegible] و [illegible] را [illegible] که کویند چون [illegible] خوشی خوی کرفته

نجاسته کتی [illegible] خمر و شهوه [illegible] و [illegible] خون [illegible] که از [illegible] موجب

[illegible] شهوه است [illegible] غضب [illegible] در [illegible] غضب است [illegible]

[illegible] و [illegible] بدن [illegible] کند [illegible] جمله است [illegible]

[illegible] است در [illegible] عالم [illegible] که [illegible]

[illegible] که مطلوب

[illegible]
مست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این [illegible] اثبات [illegible]
[illegible]

[illegible]

و نکته مهر و حب را ما مراد دار لیس دانستیم که حقیقت آن مرتبه و مظهریت نسبت حیات است که تمام مهر الله در باطن ما

قدر آن و نمایان است حیات نور الحقیقه که مهر و مستند است چنانکه آب که مظهر اعظم بود و مظهر بیش باطن [illegible]

و [illegible] حیات بود پس همچون حیات [illegible] حکم [illegible] که [illegible] و مرتبه [illegible] بود و از آن [illegible]

فرود آمد و از صنع ربوبیت بوده تا الروح من امر ربی [illegible] و اما [illegible] پس [illegible] حیاتی را که [illegible]

بانه و الیوم الآخر و بالرسول و الامام باشند نادر و ممنوع از آن حیات [illegible] است [illegible] بالرحمن و الکفر به [illegible]

از آن [illegible] حیات [illegible] است [illegible] انما من مؤمن و اهل العلم احیاء [illegible] که [illegible]

[illegible] حیات است [illegible] اندر [illegible] بر [illegible] اندر [illegible] او از آن جدا [illegible]

کار او از خدا است [illegible] باشیم [illegible] اند [illegible] خواسته [illegible] گاه [illegible] باز

[illegible] از [illegible] و [illegible] که [illegible] در باطن [illegible] است [illegible] است [illegible]

و از [illegible] و الخروج [illegible] پس [illegible] را [illegible] و در [illegible] است

[illegible] که باد [illegible] در [illegible] شرب [illegible] و [illegible] را از [illegible] است [illegible] را از باد [illegible]

[illegible] از حرام [illegible] حلال [illegible] از [illegible] و در [illegible]

[illegible] است که [illegible] چنانکه [illegible] است [illegible] و [illegible] است

[illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] حرارت شهوت است [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible] در اندام [illegible] الا [illegible]

و چون که نشده و این به و پس نشسته است تا الان عرفا برکنی ... الاجتماع یوم الادنی ... الجمعه ... [illegible]

... [illegible] ... و این تجانه است که عجوب حق است که ... [illegible]

... [illegible] ... ملاحت میانه حرز و بلاهه پس این الطراف ... [illegible] ... عجب

و ... [illegible] ... بالاست ... [illegible] ... لازم است ...

... [illegible] ... جهان ... [illegible]

... [illegible] ... والرکن والسجود ... [illegible] ... بسیج

... [illegible] ... المؤمن ... [illegible]

... [illegible] ... ناخوش ... [illegible]

... [illegible] ... است که ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... از اسباب ... [illegible]

... [illegible] ... تحصیل ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... مذموم ... [illegible]

مذموم ... [illegible] ... است که ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

دیباچه

و زیاده در کتابیکه از بزرگمهر [illegible] یادگار است [illegible] افزوده است [illegible] از [illegible]

را بر روز [illegible] بود [illegible] در کتاب حکمه [illegible] از اخلاق [illegible]

[illegible] است [illegible] کاینات [illegible]

این معلوم است [illegible] علم [illegible]

حکمه [illegible] معلوم است که در [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] مذکور و حکمه [illegible]

غیر از حکمه عملیه است [illegible] است [illegible]

از [illegible] از موضوعات مسائل حکمه [illegible] است [illegible]

که برای [illegible]

[illegible] است [illegible]

حدیث نبوی [illegible] مشهور که انا سید ولد آدم ولا فخر [illegible]

در ادای [illegible] واجب ستر عورت و حرام است استقبال قبله [illegible] واجب است [illegible]

[illegible] است [illegible]

در [illegible] است [illegible]

است [illegible]

[illegible] شرایع [illegible] از [illegible] اعمال [illegible]

ستر عورت [illegible] است از [illegible]

[illegible] ... واجب است ... [illegible]

[illegible] ... است که بعضی [illegible]

ملتزم [illegible] ... متوجه است ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... معلوم است که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible] ... است ... معلوم است ... [illegible]

[illegible] ... است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دخو[illegible]

و ستور [illegible] بر بدن [illegible] و باره ها [illegible] ما فوق [illegible] مسلم [illegible] و از فضلات [illegible] است اما واسطه [illegible] اسباب

انتساب چنانکه مفهوم فقره دعای صاحب الامر است که اللهم اذقنی [illegible] و [illegible] رتبه [illegible]

ان [illegible] از [illegible] و [illegible] باطنیه ذات [illegible] در تخلیه مقبول تخلیه از [illegible]

مشروط است از [illegible] بلکه [illegible] رتبه است اول تطهیر [illegible] مراد از احداث

و اخباث دوم تطهیر [illegible] از [illegible] و ذنوب [illegible] رتبه [illegible] اخلاق [illegible]

قلب از اخلاق ردیه [illegible] تطهیر [illegible] از [illegible] انبیاء [illegible]

و عدم [illegible] از این مراتب [illegible] مرتبه سافله [illegible] تطهیر [illegible]

و [illegible] معرفة [illegible] از [illegible] نجاست [illegible] تطهیر [illegible] است [illegible]

تطهیر [illegible] است مسئله اما وضو پس موجبات ان [illegible] خروج بول [illegible] و ریح از موضع معتاد و خواب غالب

بر سمع و بصر و جنون و سکر و اغما و استحاضه قلیله [illegible] چنانکه [illegible] مسائل

بلکه [illegible] شود [illegible] وضو [illegible] کند

و غسل [illegible] بول [illegible] است [illegible]

محدث [illegible] حضرت [illegible]

شستن [illegible] مسئله [illegible] واجبات وضو هفت است اول نیت

دوم شستن رو [illegible] از رستنگاه موی سر تا ذقن و بعرض [illegible] قدری است که

ما بین [illegible] انگشت وسطی و [illegible] ابهام [illegible] سوم شستن [illegible] ابتدا از مرفق [illegible] تا سر انگشتان [illegible]

چهارم مسح [illegible] مقدم سر [illegible] پنجم مسح پشت پاها [illegible] ششم [illegible] ترتیب چنانکه [illegible]

که منظور است سوا [illegible] کلام [illegible] و در جمله بعض [illegible] سخن [illegible] تشبیه است و [illegible] در بسیار از

[illegible] و سوال کردن و [illegible] ایشان [illegible] در [illegible] و در [illegible]

[illegible] اگر [illegible] آسمان [illegible] که [illegible] الوان [illegible] اطلاق [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] شود [illegible]

هر گاه [illegible] که مانند [illegible] لازم [illegible] پس [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] علیه [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible] است [illegible] و [illegible]

و [illegible] امیر المؤمنین [illegible] که [illegible] و [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] است [illegible] اند [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] از [illegible]

[illegible] صورت [illegible] صورت [illegible]

[illegible] است [illegible] صورت [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] است [illegible]

چنانکه [illegible] و [illegible] است [illegible]

بتو خاموش مهر هرچه نباد تو فراموش بر دانم مبتدان تو از یاد منبر خاموش نه . خوانم رو توقف دیگران فراموش ندیدیم

بنه باستثناء چه بنه جنبه و انعراض هوا است که ماده نفس است که نفس حامل حروف لفظیه است چنانچه مبنی که

نفس ما خارج است و حامل حروف کلمه است که معقول لفظیه اند که متن منقول لافتنا نیز حامل کلمات لفظیه است

که موجودات متعدده زمانیه اند و بعد ذات را است و جیب رالشوب با زتوق در دنیا چه حاجات مدل الهی (تو)

و زنیه که راست اشاره بانست و جسمانیات که جیب اشاره بان است به اهل الله و بان و رتبه مراد دست را

بشو به از ملکوت امامیه و اما سفال بجب کرد با او افرت بیارند کابن هردو بگردد ذات بگذار ما بو بخو نیز شیم

رو و رزد و سم خود نگهدار که الدنیا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله بلکه ازان که سباع و بار

کجایات و سباع بیار در رسالة منه بنام فقل له خلا مجده نیز بوده از غایبین و له رحمه که بنی موسی رادکو با حضرت سرور که به دور انداز

انفع فطلبوا الا با الوادا فقدیه خوردن ببروب بکنند و اما خوردن ذکر بجز و رندا از بدان جبهه ماده منفرجه نزد اهل اان ست تو ا

رمز بجات رالیش لی ذوجات بمعنی کلیات که نفس به یکی چرا بنا در حقیقة حامل از جزئیات ز رئیس و از ان جنبه نفد

نزد انفع لا نتوانه جسمیه و نه مفهوم من حیث هو هو بل رتبه منوع دو نوع بعد کی دارا آمند سبب جزئی نیست بجز عیب

خالی بخیال دیا دو شاخ درخت بنه کجا دارا معنونه انسان که هیچ تو بیابات و لو با علی ندارک دوار انسان نیست

و مثالی کجا که متعین است حدیث و زمان مکانی و متوجه و رتبه الرتبه او نه و رکلی متعالی مکانات کاندران نور

خداست ماضی و مستقبل و مانتی کجا به آنجه متعالی مبدء هم و متم هم بنو و انجم مدرک کلیات منحصر بنفس است

و متعلق با ذوق منع من قبل ز ان تو اوراک کلیات مرتبه عقل نفس ناطقه است که دران حاجة به بدن و قوت

ندارد و ادراک جزئیات مرتبه نیاز مندی ان است پس جزء ذات جزئی بالذات حاجة دار به جت متحمه

پس و سه ر طلبه او و حدیث بیار و انی جلاد انتها و تزاید اجبار رتبه بابع دو ده خواهد جزئی از شبه بها رالشوی

که مشغول است سوالی [illegible] و در چند [illegible] قسمه است [illegible]

[illegible] کردن [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible]

[illegible]

[illegible] لازم باشد پس تعلیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا ینظر الی صورکم و انما ینظر الی قلوبکم [illegible]

[illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] حروف [illegible]

[illegible] حروف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بتو خاموش باید هرچه نباید تو فراموش بر دارم مبتدیان نوا زبان دهند خاموش اند . نوالهمرحق توفیق دیگران فراموش اند و یعنی

بین باستشناق چه بینی بینید در نظر اهل هواست که ماده هستی است که نفس جاهل عمرو [illegible] ظلمات است جز وجود [illegible] که

نفس جانی است و جاهل عرف [illegible] است که عقول کلیه اند که منفصل [illegible] اند و [illegible] کمالات [illegible] است

که موجودات [illegible] زمان [illegible] نبود [illegible] راست و حب [illegible] از تعرف در دنیا چه مباحات [illegible]

زینت که راست اشاره باشد و چه عرمات که حب اشاره بان است بسائل الله [illegible] [illegible] را

[illegible] از مطلوبات [illegible] و اما [illegible] کرد [illegible] آخرت [illegible] بگذار [illegible]

[illegible] خود نگهدار که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله بلکه [illegible] مباح [illegible]

کلیات [illegible] مباح [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذکر [illegible] از [illegible] [illegible] ماده [illegible] [illegible]

[illegible] جزئیات [illegible] [illegible] کلیات [illegible] [illegible] در حقیقت [illegible] از جزئیات [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مفهوم [illegible] [illegible] نوع [illegible] [illegible] [illegible] جزئی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شاخ درخت [illegible] حقیقت انسان که [illegible] [illegible] ادراک و [illegible] الانسان [illegible]

و مثالی [illegible] حقیقت [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] کلی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ماضی و مستقبل و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلیات [illegible] است

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ادراک کلیات مرتبه [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ندارد و ادراک جزئیات مرتبه [illegible] [illegible] است پس [illegible] جزئی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جزئی از [illegible] [illegible]

[illegible] ... در ادراکات ... دیگر ... [illegible] در کار است کلمات

مشکل است ... [illegible] ... معقولات ... [illegible]

... [illegible] ... لازم ... معدوم ... [illegible] ... در املاء ... دوام ...

... [illegible] ... مقابلات ... [illegible] ... تازه ... [illegible] دوست

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... موجب ... [illegible] ... است که المؤ

... المؤمن ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... چنانکه گذشت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

المسئله

الفستکه ترک نماید بطول انجامد و ایام نفاس و فساد کتب حدائق و یاد کرچه از دو بار کفایت پس فاتحه ثابت [illegible]

بغسل باشد مثل دفع ارتو و دفنی کنند که تعقیب الحمد فراید بعد دیگرانکه در موافقه اگر غسل نبود احتیاط و کاب پس دیگر

برای حدث جنابت با استطهار داینه اما باب نسوان بیشتر ما ذکره کردند زیاد بر آنچه برای زوج بعد راست شد محرمات

و در ایام استحاضه اخبار است که اقسام استحاضات و ضعیف تر است و از کلمات فقهی معلوم است که ائمه [illegible]

الفقه [illegible] شک کرده بنشیند مستوره از استحاضه بعد از ده روز از استحاضه و بیشتر دانست یعنی از

حکم او در جمله ترک نمود بعد از آنچه از اجتهاد بر ما بشود بر محرمات است [illegible] و تمام رضوان [illegible] بلکه

فرود بعد بلکه فرود و تعدد بر دیوار از تداخل اغسال تحریر کلام و استحباب تعقیب فرموده اند ذکر فرمودند مثل اینکه

مثل التزام محرمات و تداخل جایز هست اجنبه سوم آنکه کفته شد برای هر فتوای غسلی بدل نشود از مدارک مستنبط

حیض تا تعقل نمود در ضعف بتحیر تعقل تفصیل و اطلاق اجماع بر جمیع جاهای نجس و قرآن بر همه حرام است

و در این مسئله بر همه انسان فرمود و کفن و دفن بدین ترتیب در جایی که خود روا نشد باید بار با حرام از خود منع فرمود

و بالجمله باید حکم [illegible] اجماع را بعد بر مسئله طلب کرد از [illegible] قراءت باید مراقب بود شود

مانی را بر حفظ خود باید تمام کرده و لهذا بیشتر ذکر کرده اند که در اغلب تا سی و هفت سالگی نیست که حیض حواس است و اما

در استحاضه بعد از سی سالگی تا چهل در شبانه روز سه مرتبه و از چهل تا پنجاه سه کرور در شبانه روز مرتبه و از پنجاه

تا شصت در چهار شبانه روز مرتبه و از شصت تا هفتاد ذکر صحیح المزاج [illegible] هر شب مرتبه و از هفتاد تا نود

پنج ماه مرتبه و از آن تا صد دو ماه یکسان مرتبه و از صد دائما فوق جا [illegible] و اینها که مذکور شد از باب الکرام

منقول است بعد در عقود ما قبل خبر قبل و لما انسنکه از حرام نزد زنا و در این عقود اجنبیه مسائل حرام

است بر جنب قرائت سوره های عزائم و مس کتابت قرآن و لبث در مساجد و وضع شیئی در آنها است مگر با عبور و جواز در آنها

[illegible] در علم [illegible] کتاب قرآن [illegible] اسم [illegible] و اسم [illegible]

[illegible]

[illegible] اسرار حروف [illegible]

[illegible] کتاب قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] المظهر [illegible]

[illegible] وجود [illegible]

[illegible]

[illegible] اشارت است [illegible] معنوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وجود [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible] در خبر آمده است [illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

از [illegible] است [illegible] جمع بین [illegible]

که [illegible] معلوم نیست [illegible]

[illegible] بعضی امور [illegible] مسائل خون حیض

است [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible] است [illegible]

بسیار [illegible] حیض [illegible] است

[illegible]

[illegible]

احکام [illegible] خون حیض

[illegible] مختلف است [illegible] خون [illegible]

[illegible] از خون [illegible]

برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

نباید خود [illegible] معرفت [illegible]

بی علم را نه ارد و از رخصت است با آن دخول در نماز چون آن فضل این است و فضل شیخ هم آن شیخ را ندارد و بعید نیست
بسیار معروف نزد بعضی این قول ذکر تو از رخصت است چون نماز مستحب شد رخصت است. و وجه آخر سر دلیل در آنکه
ایراد [illegible] و مباشرت [illegible] [illegible] بعضی این [illegible] مثل توحید است [illegible]
تا معنی کلام [illegible] [illegible] ان الله خلق آدم [illegible] [illegible] ابن آدم [illegible] [illegible] و خلقک [illegible]
[illegible] آدم [illegible] پس او حقیقة [illegible] ندارد [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] الله [illegible] [illegible] - اعلم که الله
باشد دیگر از وجوه [illegible] شیء است که [illegible] مثل [illegible] [illegible] چه جای [illegible] که مثل ندارد و [illegible]
دارد که مثل [illegible] [illegible] ثانی [illegible] ازلی [illegible] بصفات مستحق است و مثل [illegible] چنین [illegible]
هر کس که [illegible] [illegible] ندارد [illegible] مطلوب است پس هر حدث که موجب [illegible]
است حدث اکبر است [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] موجب [illegible] است
که حقیقة [illegible] حدث [illegible] پس [illegible] [illegible] که [illegible] و حیض و استحاضه باشد با [illegible]
موجب [illegible] [illegible] خواه [illegible] مباشرت که [illegible] حدث [illegible] است که [illegible] غسل است
که طهارت کبری است پس [illegible] اعلم [illegible] [illegible] که [illegible] شود که [illegible] است
حق [illegible] ندارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible] توحید
که توحید [illegible] ثانی [illegible] موافق است [illegible] [illegible] التوحید [illegible] آثار
و در این [illegible] است [illegible] [illegible] از حقیقة فرموده [illegible] [illegible] [illegible] توحید
که [illegible] و تحقیق توحید کنند [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible]

لازم

لازم آید قضا از نمازهای و حال آنکه چنین نیست و نقل از ائمه نیز نشده بلکه بعضی اخبار وارد است چنانکه احکام شرعیه مانند احکام

و طلاق و عقد و دائم نه تا ممیز شود بلکه نکاح ملوکه و متعه هر قدر بخواهد مادر با نجاست و امتثال مر بیابی فرزند او و دیگر شی

نفی دارد و اگر اشکال آید در فرزندی متصور گردد و در هر سال یک بچه یکباره اتفاق می افتد مسئله نجاست خوکی است که اثر آبدان تُند

پس اگر خوک نبا بد نجاست بشد آنچه لحظه است و اگر شسته شد اگر چیزی و حکمش مثل حکم آن در شرع هم چون سراز دانی

غسلها همه وضو بیخود آید قبل یا بعد و قبل مستحب است مگر غسل جنابه که وضو ندارد مسئله کسی که مس بدن میت

آدمی کند پیش از تطهیر آن و بعد از سرد شدنش باید غسل کند بلکه جزء منفصل آدمی که مشتمل بر عظم باشد همین حکم را دارد

شستن اگر آنکه با ایشان جا هل را که میت است برت جل در زمانه احوال ایشان آن آنچه باید شسته شوی به خود را

بتوبه و انابه و هر چند جزئی بنا بدان حال ناپسند چنانکه لازم است که محبت جاهل پیوسته قلب را باز آورد نفس

نسل جمع نشد و نور هیچ رحمت است و ظلمت زنهار زنهار محبتش گریزان میباش ورنه فکند روح عزیزت بظلمت جاهها

و ده اند در کوری هستند همه مسئله در غسل اموات است تحسین باید زحمت کشد اینست متوجه ساختن او را بقبله

و از سنن آنکه و است تلقین او را شهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر و از سنن است تلاوة قرآن و داود و اسراج

در لیل و تلقین کلمات فرج و تعجیل تجهیز او و ملبس دن او و آنکه پوشانیده شود بجامه و غسل داده دستش رها باشد و تعجیل در تجهیز او

اگر مشتبه امر او نباشد و مکروه است حضور جنب و حایض در نزد او اسرار توحید حل الاهوال است نه آنچه بعد از بعد تا که

باید گرفتن گرد لب للانسان الا ماسعی مفرق تا توانی بخور ش هیچ پیش تاده خنی به هیچ فایده مباش و بعد از وفات حق

عرفان بحق مظهر اعظم رسیدن اثم نیز و در قدمهای عقل کل و نفس کل است چه هر ما بینهما کلیه دارد و در مقام وحدت که یزید و احد

بلکه در حقیقت همان علم توحید است چه خلیفه بصفات متخلق است به اسما حسنا او و مظهر اسم اعظم او بود چنانکه در اخبار آمده

الاسماء الحسنی و اسماء اربابست و بر تمامی عالمی ضرور و مبنا است که تمثیل مصباح جان از نور حقیقت مشتهر کرد و بیت

امر جانا و دل ما در دود دارد قرآن نورست که بهمه نار زجلم بکن در سینه فروزد بر نور کوکب دری درباد بر
ما ماند کاین را چراغ از بیرون آرند و بیرون را روشن کنند و محل دل چراغیست از اندرون آید و منور بلکه نور علی نور شود
و در مطابق این اسراج گفته بهمان حال انم از زبان حال که بیت دل افسرده دارم سخت بینید چراغش را ازین به روشن دو
منور کن دل افسرده ام را برافروزان چراغ مرده ام را رفت اختصار رهنمام تجلی حق است بر موضع نفس ناطقه و از آنکه این
موت طبیعی و موت اختیاری است که پیغمبر فرموده موتوا قبل ان تموتوا و از اطلاق کار است که مقتضا الارادة تحیی بالطبیعة
با همسایگی ایمانی متن قلب کند و چشم از ما سوای الله بپوشاند و مشاهده کند و از قلم بیا الادب نفس را بیند و محسوس
البدن بالعقاب نه و بواله در مقام رود و تجلیات تجهیز شیر است برای عزم و مرتبه به جسوب دوست که اعنه حضرت [illegible]
بمحو الجسم محو در جناب سالک راه به ادا اثر از مسئله مشت مسلم را که کسی را که در حکم انست چون دل دادا به فنا دادا
و در این فصل انقلاب باید به بسده و مرتبه کار و در مرتبه باب فراح و در عهد باید بمقدور اقتدار و اگر ضبط ممکن نشود تفنا
توانه اقتدار شود پس این ثبت و ضبط اشاره است بفنا و فنای افعال در افعال حق که این را محو گویند و فنای صفات
کمال جیواد در صفات حق و این را طمس گویند و فنای وجودات در وجود حق و این را محق گویند و اول توحید افعال دوم توحید صفات
سیم توحید ذات است و فصل [illegible] که اب [illegible] فالک [illegible] وجودات [illegible] صفات [illegible]
و از [illegible] و فصل [illegible] مرتبه سوم است که [illegible] صفات [illegible] فصل
بسدر منطبق [illegible] است که [illegible] ظهور [illegible] چنانکه
در [illegible] فرموده رب زدنی [illegible]
تحیرا [illegible] که جمله [illegible] خلق [illegible] حق [illegible]
کرد [illegible] درجه

بکر

کبرای است که نهایت مراتب مشابهت است و اعتقاد فرد عن دار و عجب تمامات سبب کل علوم و ادا الشافی اعمال حنفی طبیعی

و تمسک بموجب الهام دعوی منسوخ باب مدرک و بند شاد لات سه غسل به مثل خمور جنت شراب طهور در منش که فرمود چون

ثم و سقیهم ربهم شرابا طهورا و شراب مزوجش از زنجبیل اشعه کافور که زنجبیل اشاره بحرارت عشق جنت جوی و کافور اشارت

ببرودت ایمان عین الیقین یعنی در منش اشارات است بمقام الذین و فنای نفس بوجود خود در وجود ذات و هم مآل فی

علیک بما ص فاد از شت فر جما فعدلک منه علم الکتاب هو اللام مسئله و در انکه است واجب از کفن سه قطعه است

مئزر که بفارسی لنگ گویند که از ناف تا بزانو باشد و قمیص که پیرهن است از شانه تا نصف ساق است و لفافه که

سرتاسری تا منعدا از سر تا شامل گویند بقدری است که در آن بپیچید شود و دو طرف آن بسته شود و اگر سه قطعه میسر نشود

اکتفا بمقدور روشن بلکه اگر مقدور نشود مگر ساتر عورت اکتفا شود و مستحب از چیزها است که برای در حج الثلوة

در آن است و واجب است حنوط نمودن او بعد از غسل یعنی مسح نمودن مساجد سبعه او است بکافور و ستر آنها به کسوت

را نمودن و حکایتی بدان از معنی که باید شمار دو عدد که الصوه به از این را الممکن مئزری بر خلاف شان مرآت مظلم که در دو

است انکه با همار و اتحد العظمه از این و از در این صحبت قدسی بیان است با شامل هر لم مطلق است چون

رداء از منکب است بلی باید شامل شن خوابه و ناداری و از خود چیزی نداشته باشد انما الصدو ما فی یده کالمولی گرفتند در

بیابان پتیه اتفاق افتاد کسی نبود که با منش او بکوید در و یشی بحافی بو بلیتی نمود در آن کرمان که جمله جهاد دشمن للغنم

ابتدا است که کرده دشمن کفنی که بر تنش نیز دست کرم فاخر تر از این نخواهد اکنون هستم و در سوره البقه تلبیه [illegible]

هم باید داد که خیرات و زکات هر واقع و در این کتاب ها و عظمت که در این قدسی بعلاقات است بنیض اقدس و مقدس و که در

نشاه عنصری موتی و قوف چون منزل است و بعد از آن خود قدس فرمود است و من انا عند فیما اعتمته ابد عیشی شد الخلد

لا یبلیک شبستان این است قول شیخ در حق عبد ند عبد ظاهری بند آزادا مسئله اسلام شهید شده مرکبات ان بیع ما ما تا بنا

تا سبب فنای نسل نخواهد [illegible] با کفار [illegible] دفن میشود مگر شهید [illegible] بی [illegible]

[illegible] شهید [illegible] چه خواهند [illegible] از عشق [illegible] در راه حق کشته [illegible]

است حتی اذا ما [illegible] دمی [illegible] و [illegible] الالباب [illegible] لو کان [illegible] وجدا

[illegible] است که [illegible] من [illegible] مضغة [illegible] و من نطفة [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] دفن مسلم را بعد از نماز [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] احترام جسد میت [illegible]

[illegible] انسان [illegible] توحید بوده [illegible] چنانکه گذشت [illegible]

[illegible] چنانکه قول حق است هل اتی علی الانسان حین من الدهر

لم یکن شیئا مذکورا [illegible]

مبدا میشود [illegible] روح [illegible] انقلاب [illegible]

[illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] بلکه [illegible]

است [illegible] حقیقت [illegible] روحانیات [illegible]

[illegible] انسان [illegible] بلکه [illegible]

چند [illegible] انسانی [illegible] انسان [illegible]

[illegible] انسان [illegible] مرتبه [illegible] ذکر [illegible] مرتبه [illegible]

ملکوت [illegible] است [illegible] است که [illegible] میکرید

[illegible]

و لهذا بعضی که در نفس ناطقه کنند در حقیقت راجع است بنفس بوجهی که مالها اند اکثر مردم از اخبار شنیده اند که نفس الکلیه

قدسیه للنبیه الیه سخن کرده اند بدین توان دو نفس تا شان مکر مجرد برزخی و حسی و قوی و طبایع و هیولا الانسانیت

مکر بدین رسالتی ندانسته مکر از طبایات و نفس مکر بجهه بود هم در بعضی دست طبایعی بسیار کرد آن شان عنصر و در اینها

نباتات اینها مراتبی از ذات انسان با آنها بالفعل و مراتب دیگر بالقوه مانده و آن کاملا مرده و عقیقه حصه طبیعه دارد و نه هیولانیه

و دیگر از وجوه ابه لیس بکلمه بن این بود که لیس کمثله شیء ثم ما قبل تر و امرا سری عن خصوص حقیقه الکریه من عموم الرابعه

و الالهیه اللاهوت من مظهریه و الانس بالناسوت مظهر حکمی لا اشتغاله شان عن شان بهم اهله پس چون مراتب انسان مراد انسیه

بالانکه فرحی است بلا فرد مراتب اقسام دارد و از قبر صوری طبیعی برای بدن طبیعی که چون مراتب است انسان باقی بیشتر

نخوت او دیگرانه از آن نفس بلکه نفس از انتقالات در باقی قدر ارزاج و نسل باقی بعد از موت طبیعی لان طبیعه

مبانی و از قبر صوری برزخی که موعود است در برزخ بعد منزله قبر و منزله ملکوت و صور انهار از قبر روح هم طبیعی و هم برزخی آخرت

که خود انها جز قبور بدن برای روح و بدنی که از آن بعض در عالم ملک است و از بعض در ملکوت و از بعض در عالم اجنا نفود در حق

ما فوق است که بعد از کون القبور بلا هو تیشان در لاهوت و هم جبر و تیشان در جبروت بلکه تیشان در ملکوت و بدن طبیعی

در ناسوت بلکه کلیتی ما رسید که فرموده اند قبور نا نور شیعتنا و مراد نبایس انسان متقسم است انسانی است و کاملش هم را

و اراست ادم ملک که طبیعی است و ادم ملکوت سفلی که مثالی باشد و ادم ملکوتی اعلی که نفس کلی دارد و ادم جبروت که عقل

کلی دارد و ادم لاهوتی که در علم ذات است پس حکم ز بارات در این علم نه دو ابکار بر حق هر بت [illegible]

حکم های مختلف است و اینکه زیارت اعضا در غرفه دون غرفه ندارند بلکه ارواح صاحبین و ملکیه موقوفین جسد ها

و چون دارای همه مقامات بود انسی در حق ایشان پس آنچه میشنوی در حق ایشان از حدوث و قدم و تمام جسم [illegible]

و خلق و فنا و بقا همه راست من باب ربانی و لا الفضل و الهدایه مسلکی قسم سوم از خیار قدیم بود از بدل از غسل نیستند [illegible]

وضو می‌شود و ترجمهٔ تیمم همه این است که آب است با حرف استعمال آن بسبب وجود و نفی با آنچه غیری دو در صورت بمعنی آب

باید تفقد شود در مراتب اربع هر یک بقدر رسانند در جای یک تیر باد و تیره تیمم جایز است بجای آن در یک و سنگ و کلوخ و زمین

نمکین [illegible] از حرارت [illegible] است در صعید که خاک [illegible] چنین غبار بالا است نمود [illegible] اگر

دست بند [illegible] زیر دو جا [illegible] بعض و خاک کند و اجزاء سوزان و ممنوع [illegible] باید [illegible]

اجزاء در تواضع مجلس [illegible] که بلند از عادات احرار که [illegible] تملق و تعظیم داماند تا در طرف نازل می‌رسد

باد و به که هبوط [illegible] بدلی است و در طرف عالم که [illegible] این جنبش از حسن ازل خواست می‌رسد بجائی که

انبیاء و اولیاء خلفاء و حضرت [illegible] من یشتاق الی لقائی فلیلتق وجه اولیائی من احبهم فقد احبنی و من تملق

عنهم فقد تملق من الله تعالی [illegible] هرکه خواهد [illegible] با خدا گو بنشیند در حضور اولیاء مسئله کیفیت تیمم چنان است

اول نیت کند و وقت [illegible] و بالله [illegible] وضو یا غسل کند و هر دو کف دست بر روی زمین زند برای وضو یکبار و بنیت [illegible] برای غسل دو بار

و مسح کند یکی بپیشانی و دو جبین را [illegible] بعد از آن مسح کند بطن [illegible] پشت دست یمنی را و بطن یمنی پشت دست یسری

را و معتبر است ترتیب و موالات [illegible] ترتیب [illegible] هر کرد و در [illegible] باید

خاکساری [illegible] بیت [illegible] که عزت [illegible] خاکساری است و [illegible]

قلب [illegible] ترتیب [illegible] باید عابد [illegible] معبود باز

[illegible] چه نام [illegible] عبث

مثل [illegible] از [illegible] چنانکه هر مکی

زوج ترکیبی است همچنین هر مرکب ممکن [illegible] ظلمات [illegible] انعکاس موجبه [illegible]

بلکه از آب [illegible] ناقص [illegible] فرو مانند

اینها

ایشانرا نیز بیت از آن جهت که حکایت کنند از معنوی پنهان که نازی است که کانه یجی نفسی من امر ربی

حکایت کنند از نماز غیب که حکم غیب دارند نزد اسرار الصلوة مسئلة نماز تمام ها را در واجب بعضی و بعضی واجب

نفسی تمام است چون جمعه و نماز عید و نماز آیات و نماز طواف و نماز ملتزم بنذر و عهد و یمین اما نماز

جمعه نیز [illegible] نماز افضل عبادات و اکمل طاعات و عمود دین است ان قبلت قبل ما سواها و از حضرت صادق ع

مروی است که ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة الا ترى الى العبد الصالح عیسى بن مریم قال و اوصانی بالصلوة

والزکوة ما دمت حیا و عبادة جامعه است و عده جمیع داعی و شکل و مقدمه بسبب انسانیت که ام قوی و سواد اعظم است

چه مشتمل است بر صنوف طاعات از قیام و رکوع و سجود و قرائة و ذکر و دعا و عبادة قلبی تعالی وجود و فکر چون نیت که

عبادة قلبی است و چون احترازات به حضرت او اخلاص است و سببه که الصلوة معراج المؤمن و الصلوة [illegible] شعر

بر وجهات بجهد انه [illegible] شوق و [illegible] که اکی [illegible] داند [illegible] ذکر [illegible]

حضور بحضرت اوست و چون ممتاز از باقی [illegible] که [illegible] بسیار [illegible] که منشا

وجود [illegible] چون [illegible] که [illegible] نماز مشتملات بر [illegible] اسلام

مقدم [illegible] اشتمال آن بر [illegible] کف از [illegible] حال نماز [illegible] زکوة جنب

قرائت مالک یوم الدین [illegible] اهدنا الصراط

المستقیم [illegible] قبله که کعبه است و [illegible] خانه که در دل است و دل عرش

[illegible] سلطانی او در دل عبد مؤمن است لا یسعنی ارضی ولا سمائی [illegible] والله [illegible]

جای دیگر کفتیم و اما اشتمال نماز بر جهاد بسبب [illegible] حضرت خیر است که رجعنا من الجهاد الاصغر

الى الجهاد الاکبر یعنی [illegible] دشمن [illegible] دشمن در میان خانه [illegible] نفس خود بر [illegible] خاصه

و هو بلاست که بجمیع سائر اجزا و جوارح و قوای [illegible] و شاید چنانکه در تعطیل اجزای بدنی در روحانی و نفسانی قالبیه باید

نمایند که با جنود نفس ظلمانیه [illegible] روشن کنند که نماز در جامعیتش جمیع عبادات ارکان مفروض دین را چون هیکل توحید

است که از آن اجلی باشد در جامعیت مثال نوع انسان است که در جمیع ازمنه بر همه واجب بوده و در همه

ملل [illegible] مستمر بوده و رتبه جمعی [illegible] با جمیع نماز همه عبادات را [illegible] که عبادات دو نوع است تکوینی که از آن

تسمیه بزرگ [illegible] و تطوع را از اختیاری [illegible] و در تکوینی [illegible] و جز امتثال امر شانی نشود بدانکه موا

[illegible] صور [illegible] وجود [illegible] کامله کن است و عبادات آن

بکونه [illegible] آنچه که حق تعالی فرموده ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا و کل قد علم صلوته و تسبیحه

وان من شیء الا یسبح بحمده [illegible] و لکن لا تفقهون تسبیحهم [illegible] و لله یسجد [illegible] ولم

یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله [illegible]

[illegible] است [illegible]

است [illegible]

و در [illegible] عبادات [illegible] پس عبادت

[illegible] عبادت ملائکه [illegible] ست

عبادت [illegible] و یسبحون [illegible] اللیل والنهار [illegible]

والملائکه [illegible] و لذکر الله اکبر [illegible] عبادت [illegible] اکبر است [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] است [illegible] است

[illegible] عبادت [illegible] است [illegible] عبادت [illegible] است [illegible] حرکات

است

است بر آنکه دارای بنا نهاده و الف امر بر ... و در بعضی نسخ ... [illegible] جد بر وجه سجده

اشاره الله او جلوس در تشهد و سلام اشارات عبادت ... جمادات که حرکات ایشان ... و فصیحه و [illegible] در اینها مثل

شده اند و کرامت کرده اند و بعضی ... از قوت و اراده ... ایشان ... اینهاست شطرنج [illegible] نماز جامعه

... توحید ... بیت ... جزء است و الف ... خلق ... [illegible] در بعضی قول ... و سری

[illegible] ... از توکس ... رفعنا ... از وجوه ... [illegible] نفوس

در نوع ... او مورد بیان بسیاری ... [illegible] ... و چون ... مناسبه ... [illegible]

موارد در ... و تراجم ... نطق ... لطف ... خدا ... واجب است ... حسنات

[illegible] ... حکمت ... ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ... بسیار ... بیت ...

و ... از ... و مقامات ... و کمالات ... خواهد شد ... به ... مسلک ... بدانکه عدد نماز ...

واجب ... گفته اند ... گفته اند با ... صلوات و بعضی گفته اند ... بنا ... آخر

... امور ... سماوات ... شش ... دعا ... صلوة ... نماز ... است

... زیرا که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و لا صلوة الا ... نماز ... کرده ...

در ... ده ... سوره ... عدد ... کلمات ... عالم ... عالم شهادة ... [illegible]

از شهادة ... و شهادة ... ثلث ... و ... [illegible]

... عالم ... حروف ... کلمه ... استثنای ... [illegible]

... جهت شکل ... مثل ... جیم ... و دال

... و دال ... هر چند ... متشابهات ... بجهت

نماز قرائت این نماز از ده و نیز در حروف نورانیه که در فواتح سور قرآنی است که در ترکیبش صراط علی حق نمسکه است
با سه حرف که در بینه اینها است لف و دال و واو است هفده است و یازده ماه که سوز بعد یازده حروف متشابه
است و نیز هفده حروف ملبه است ای حروفی که بینه اینها یک حرف داده است که الف باشد چون با انا و ترکیب اینها
خلع ثبت حفظه است رکن اند در ازای است بینه اثر الف یا است و عوام نا خوانند و اما حروف غیر ملبه که
الف متروک نیند که هر خوانی کرده و باقی حروف که بینه اینها با دار چند احدا است پس اینها نیز هفده است و شش
در جمله هفده فرائض هفده اند که هر یک بازای یکی از انوار صبیه النشبه باشد که بوجه قرآنی که عمال در این جنبه
مدار او بینه و مشوره عمر و الی و هشت قوای نباتیه اند که مولده و نامیه و غاذیه و خوادم غاذیه باشند و شرف و غضب
از لوازم دو مشوات و لازم نبع ملزوم است و اکر این را علاوه بکنیم که نوزده شونه بعده متعرفین در عالم
کبیر که ملائکه موکلند بر سبعه سیارات و بر دوازده برج اثنیه و چنین ورود بر جهنم از معاق باین عالم فانی شود علیها
تسعه عشر پس دو رکعت صلوة جمعه نیز سبب شود و در کمتر نبودن تراویح از یازده که عدد هو باشد
و هو اسم اعظم است است بنو تعیف و لا بد نباد بجاه موجود با موسی انا بک اللازم که زیرچه است
که برا است و ناکزیر از دو رکعت مسئله از نمازهای مندوبه نوافل مبتدئه است و از انجمله است
هزده و باقی ابر سببی دارند مثل نماز تحیت مسجد مثل تحیت زیارت و افضل نماز های مندوبه رواتب یومیه
که ضعف فرائض یومیه است یعنی و چهار رکعت هشت رکعت نماز ظهر است پیش از آن و هشت
رکعت برای نماز عصر پیش از آن و چهار رکعت برای نماز مغرب بعد از آن و دو رکعت نشسته که یک رکعت
ایستاده محسوب میشود و از این جهت اجماع و تیره گویند بعد از عشا و هشت رکعت نافله شب و دو رکعت شفع
و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله نماز صبح پیش از آن و در سفر نوافل منتصف میشود و هفده ساقط می‌گردد

دوایر

روانیت را با عبارات مقصوده اند شناخته و رکنه ظهرتی و مبنی عناصر ایمانوانیات که حق تعالی در حدیث قدسی فرمود

ان العبد لیتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته و در لسان قوم بین قرب نوافل و قرب فرایض فرقی متداول است و معنی

بکلی یکی اند که در قرب نوافل حق سمع و بصر عبد موثر می شود که در این حدیث قدسی الله که فاذا احببته کنت سمعه

مثنوی چون ببردم از حواس بوالبشر   حق مرا شد سمع و ادراک و بصر و در قرب فرایض عکس می شود که در این بنا

اسماء است که علی عن الله انا علمنا اذنه الواعیه و هم ای اسماء بسی لجه عارف کشف است که علم حق در علم خود

کم شود این معنی که با دیده من در شنیدها کنون از عبارات ابدنه از شلجما ابنت ملتی و لاخالی از معنی ادب نیست

مثنوی از ادب پرنور گشته است این فلک   و از ادب معصوم و پاک آمد ملک تعلیق علامات عدد و از رتبه انطباق ها در

عل دو حرف منقطع مکون و پراکنده تمام حروف از رتبه نام سبعه که رتبه تج و زوک باشند به طبیعت و هشت حرف عدد

سبع و دو هیئت که عدد شرعی سنه به بین که رتبه تم تعلیم و تار بهر سیامات و تمنای اوامر هم با نی سی و دو حرف است

و نظم او ان حکمه انسان بان مؤثر است مطابق حسوات جلیلهای کرد و دوثای بدلم یکی الف ساکن است و دیگری در لفظ

نفس انسانی که حبه حق و روحانیت و وجود منبسط است در کتاب اندیشه نقطه سیالهٔ رسم خط خود نوشتها اشکال حروف

کتبیه است چون آن سیال که رسم این همه از منه و اوقات است مسئله وقت نماز ظهر که زوال است و دانسته می شود زوال

بظهور ظلال در جانب مشرق به میل شمس بسوی ابد من از سمت رس منقبله یا به لی بعد سادای چهار رکعه مخصوص نماز

ظهر است و بعد شرع است بانه ظهر و عصر با تقدیم ظهر تا باند بغروب بعد سادای چهار رکعه که آن مخصوص عصر است

و دانسته میشود غروب به غیاب سرخی طرف مشرق مقصود است بنماز مغرب قدر ادای سه رکعه و بعد شرع است

با تقدیم مغرب تا باند بنصف شب قدر ادای عشا که آن مخصوص است بعشا و انتصاف شب دانسته میشود بسلوک شیا   رطانی

که اول شب در مشرق بوده اند بنصف النهار وقت نماز صبح طلوع فجر صادق است تا طلوع آفتاب بنماد وقت اجرای فعلواتها

صلوات است که در وقت فضیلت آن از برای ظهر از زوال است تا آنکه سایه شاخص و از برای عصر بعد از فراغ از ظهر است

و هر چند تقدیم را ابتدا کرد سایه مثل شاخص و مثل شاخص و از برای مغرب تا ذهاب حمرت مغربی و از برای عشا پس از فراغ از مغرب الی

ثلث یا ثلث شب و از برای صبح از طلوع فجر صادق تا طلوع حمرت مشرقی اما اوقات نوافل مرتبه در کتب مبسوطه مشروح

است و مراد از امتداد وقت انما امتداد اوقات فضیلت است بلکه وقت اجزا هم هست مر هر که وقت آن ممتد است

با امتداد وقت اجزای عشا انتها بود وقت تا انتهای شب از نصف شب است تا طلوع فجر صادق پس باید [illegible] که

میقات نماز است [illegible] که الصلوة معراج المؤمن [illegible] که اگر ملاء [illegible] صادق [illegible]

و [illegible] که [illegible] ملوکانه [illegible] زمانی [illegible] ابتهاج و فرحی [illegible] حضور [illegible]

آن ملک [illegible] ملوک [illegible] الملک باید [illegible] کل [illegible] و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و [illegible]

برای [illegible] حضور [illegible] خوف [illegible] بهای باز هم چنین برای صبح که فرموده اند در اخبار که [illegible]

المؤمن [illegible] اما اختیار این اوقات برای عبادت [illegible] صبح [illegible] تجلی شمس حقیقت [illegible]

اعلم [illegible] بیدار [illegible] وقت طلوع [illegible] پس از جمله [illegible]

که [illegible] عبادت [illegible]

عبادتهای [illegible] شمس [illegible]

[illegible] بین المشرق والمغرب [illegible] والتشبیه [illegible]

[illegible]

[illegible] عبادت [illegible] نسبت با آخر بودن روز و اما نسبت با ابتدای شب [illegible]

[illegible] وقت [illegible] و [illegible] نورانی [illegible] محو [illegible]

بانوار حق انّی و استعاذه که اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک ایاد لنب که درفت

نافله‌ها نایل است اشارتی برای خلوت و مناجات با دوست نه از زبان است همچنین استیناف با وقات نافله معهود

است که صبح را فقد سبق المفردون و انکار ملامتها و خبرات که الوقت سیف قاطع مثنوی صوفی ابن الوقت

باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق هین مگو فردا که فرداها گذشت تا بکلی نگذرد ایام کشت فردانی را

که بیاید شاملات چند که روزان را که بگذرد مسئله واجب است توجه بسوی قبله در صلوة فریضه و در مندوبه

نزد همه است و قبله کعبه است از برای قریب و جهت کعبه است از برای بعید و بعضی گفته اند کعبه قبله اهل مسجد الحرام

است و مسجد قبله اهل حرم است و حرم قبله اهل دنیا است چه تمام کعبه و سمت کعبه قبله قالب است که قبله و

مستقبل هر دو در جسد و قبله حقیقی برای قلب معنوی ذات حق است که اینما تولوا فثم وجه الله هر دو بیرون از جسد بلکه

قلب کامل بحر ذات متوجه حق تم تو بتوجه علمی تنها نگر قلب کامل اگر نه باقی است مبنا نه بتمامی علمی و چون

صورة ما

باید دل تو مثل باشد پس قبله صوری نیز یکی است که کعبه باشد که خانه مجازی حق است و خانه اگر خانه کلات و اگر

خانه دل مانیز است برای صاحب خانه نه مانع نه بیش پس انسان ملازمت لی الحق است نه طوف بالذات نه قبله

عشق بگیر اندر و بس ما باقی ای آنکه بقبله و نماز درست ترا برخیز چرا باب شده پشت ترا دل در پی این و آن نه

بنیاد درست ترا یک دل داری و بس دلست بکمدست ترا پس از آدم صفتش و تا دیمه آدم عبارت از معنی

کل حقیقت الکلی عبارت از انت المغنی مانند هو للقلوب مقناطیس عبارت از محل معبود است مثنوی در ...

پوش باشد آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب مسئله علم بقبله واجب است مادامیکه ممکن باشد و اگر ممکن نباشد

رجوع بعلامات کند که ... اعمای از نماز حاصل شود و اگر علم و ظن حاصل نشود بهر یک از چهار جهت نماز کند ... علم

بقبله واجب است صوری چنانچه واجب است علم بقبله حقیقی و وجوب معرفة الله فاعلم انه لا اله الا الله اول الدین معرفته

و این علة غائیه نماز مدام وصل خداست خلقت الخلق لکی اعرف و این منافی نیست با آنکه شیخ [illegible] عرفا [illegible]

در علة غائیه خلق عالم این علة غائیه است و فعل امر معلل بغرض نیست بلا استکمال بر حق لازم آید [illegible]

از معروفیت او برای خلق سود و فیه علم [illegible] است که [illegible] در معروف شده پس علة فاعلیه اذا [illegible] علة

غائیه است و تحلیل نیست حصولیست و اگر خواهی بگو علة فاعلیه است بحسب وجود نفسی و علة غائیه است

بحسب وجود ربطی [illegible] و نسبت مقولیه نیست بلکه اضافه اشراقیه است و لا منع فی انه [illegible]

عالمیه [illegible] و معلومیه مسئله ستر عورت واجب است بر مرد در نماز و در زن جمیع بدن غیر [illegible] و باید

بپوشند مگر وجه و کفین [illegible] نماز در جلد [illegible] و [illegible] جلد [illegible] الا [illegible] و هر چند [illegible]

[illegible] لباس مغصوب [illegible] نجس غیر نجاسه معفو [illegible] نماز [illegible] برای مرد [illegible]

[illegible] لباس است و [illegible] نماز است [illegible] لباس [illegible] اشتها [illegible]

[illegible] و لباس [illegible] بالبته [illegible]

جایز [illegible] فی الدعا [illegible] و [illegible] باید [illegible] تا به ستر کرده

[illegible] امکان [illegible] وجوب [illegible] باید ساخت

[illegible] مسئله مکان مصلی باید [illegible] باشد اما [illegible] باشد [illegible] اما واجب در

مثلا نماز در [illegible] مستحب بودن صلوة [illegible] در مثلا نماز در حمام [illegible] در بیت [illegible] بلکه

در [illegible] باشد که [illegible] نماز در خراب [illegible] و در مساکن [illegible] جلد [illegible]

میان [illegible] که در آن [illegible] که در آن کلب باشد

[illegible] نماز مواجه مصحف مفتوح یا آتش [illegible] در کتب مبسوطه است و حرام [illegible] در نماز [illegible] است

و مباح از عالمان در بازار ... انکه است ... هر که ... و روز نام ... با ... رحیم ... [illegible]

... بر ... کنند ... انکه ... کنند در ... از ... [illegible]

باشد ... [illegible]

و ذکرات ... [illegible]

... [illegible]

تفاوت از ... است ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

راداردهبت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

رحمة ... [illegible]

که ... [illegible]

در روند مشهور سعدی گاه نماز فاضل در آتش کده و مطبخ مکروه باشد نماز للطیفه در جنب صاحب قلب یا ابیران غضب
و خشم بر مظلومان چه خواهد بود بیت آتشی که ظلم دارد به مهر و کهزن دود سهم حقوق آتش خاک کبود بستر دو هیچ بین
خانه دلی که ساکن فضا ایمان داشته باشد با تمثال اصنام بالا چه باشد در وقت معین معتاد معمور در شغا است
و در گاه نماز در بیتی که مجبور منزل وراث باشد مکروه باشد ترک شرح در ترتیب حسابش معلوم … اند در بیت الخمر … امر اخی
من دیت الظلمة السود … قبلة الحق … المشار از این داد کتیبم استنباط کن اسرار … انکشتم مسئله …
بیت البنات در زنان برابر در حال نماز در مقابل با … حرام است فرق بیت میانه محرم و اجنبیه و مقید منزوه
و بعضی فته اند پس … اقامه ماند [illegible] … مرد هر چند … برابر قدم مرد باشد
… در راه رو در مسیر سلوک تکلیف با هم قدم باشند زنان در قرآن مبارک فرود در عبادات تکوینیه
هم کنند در زن برابر نبوده … بالواو … السرائر … مرد … است در موضعی پس
پس در عبادات تکوینیه … از زنان … امکان … از زنان اعیان … اکاذیب
… استوا … از مردان … از زنان … در وجود
… مردان … از زنان … در …
… در عبادت … تکوینی … لطافت …
و در … با مردان … زنان مؤمنه پس در عبادت تکلیف … مطابق … باشد و …
عبادت و تکوینی فرموده است … ان لا … الا … باشد … ابتدا …
در … حسنی … در … عبادت تکوینیه گفته است … مؤمنه … جمله
… هر کس … مطرب … بلبل … الذوق

الا الله بود و این سرا خلاص دانند اهل الذکر در جواب اذکروا و میشوند زهی مسئله در اذان و اقامه سه از اذان و در قسم اذان اعلام

و اذا لم یذکر اعلام حی علی [illegible] مراد باشد و حی علی [illegible] الصلوة و قسم دوم هم اعلام دارد و ادعیه است و از اذان در قسم بعض اعلام

ابدیه است و اذان و اقامه از شعائر اسلام است و از سنن الکید است بعضی که از فراموش کنند و اعلام در نماز شروع کند

رکوع نکرده تواند نماز را از سر گیرد و تا اذان و اقامه مکروه بود در صلوة جز در مذهب [illegible] است و در [illegible] ندا و در نماز

جماعة دو قول بوجوب هست و [illegible] اقامه اند تاکید است و اما اکمال برای کمال از نماز خواندن و [illegible] که [illegible] مستحبها

مستوفیند از بر احتیاط [illegible] در نماز های [illegible] دیگر [illegible] مصلی [illegible] منفرد

جامع [illegible] ادا و [illegible] حضور و [illegible] مستحب است [illegible] ترتیل [illegible] و استقبال

قبله و فصل برکعتین یا به سجده یا جلسه یا خطوه یا سکته یا تسبیح [illegible] اذان اعلام خصوصا اذان مؤذن [illegible]

میگویند [illegible] اکردن است مردم را بسوی حق [illegible] است اذان [illegible] ذکر [illegible]

است از اذان حضرت خلیل [illegible] که چون [illegible] خلیل خانه کعبه را بنا کرد مامور شد که به بام خانه رود و مردم را ندا کند [illegible]

الطواف [illegible] همه را ندا در داد و از پشت پدران [illegible] لبیک گویان [illegible] ندای مؤذن [illegible] لبیک

گویند چنانکه [illegible] حکایت [illegible] است [illegible] است

یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی [illegible] حدیث قدسی [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] مردم را [illegible] اذان [illegible] است [illegible]

[illegible] از [illegible] اذان و اقامه مذکور است [illegible] تکبیر [illegible]

که ذاکر [illegible] امور [illegible] است [illegible]

ما [illegible] الوجود [illegible] جسابه [illegible]

بالفعل ثانی ببینند نه اینکه بدانا بی ثانی خواهند شد چه در مرتبه ذات کاملا نه از وجود کاملا شده و وجهی را باعتبار وجه

موجود بوده و قطع نظر از او نابود بوده چون الا الله بیکر به وجود حقیقی را که حقیقت است بسیط و مجرد و باطل استماع از عدم دارد

بدانها ظهور کرده از ممکنات ظلال نور علی است جمیع محیط بانوار عرضیه و انوار اسپهبدیه فلکیه و عنصریه و انوار [illegible]

و بالجمله بسلاسل نسبیه و طولیه [illegible] و جهت [illegible] نشسته و عشق از ازل و ابد [illegible] و [illegible] اهل در ادراک [illegible]

اضافات وجود [illegible] سایه که [illegible] حقیقی کم [illegible] سایه کرد [illegible] کم شود بلکه حیث ظلمة لا [illegible] و ما علم

[illegible] و انت [illegible] الذی هو [illegible] فالمعرفت شمس [illegible] فانی [illegible] وجود [illegible]

نه ببینند عدم [illegible] حقیقت وجود را [illegible] و که [illegible] حقیقت [illegible] نابود داشته [illegible] سلسله

المذهب [illegible] انام [illegible] ماکرد [illegible] از [illegible]

چه مرکب [illegible] هست [illegible] از [illegible]

که [illegible] وجود است که [illegible] لا [illegible] الوجود و العدم [illegible] عدم پس [illegible]

هست بی کار [illegible] کرد [illegible] کار [illegible]

اعیان ثابته [illegible] و [illegible] است [illegible]

دیگر بلکه [illegible] ممکنات قائم و [illegible] است [illegible] عدم [illegible]

ما [illegible] ممکنات [illegible] تشبیهات [illegible]

[illegible] دو [illegible] است [illegible]

مفصل جان کبیر [illegible] که [illegible] هست [illegible]

دار [illegible] نباتات [illegible] موجودات [illegible]

[illegible]

و مشهورست در میان فقهای شیعه خلاف میشوند مسئله دوم [illegible] نماز بدانکه از اعمال [illegible] شروع میکنیم در ذکر ارکان آن هشت چیز ند

که واجب است قیام و نیت و تکبیرة الاحرام و رکوع و سجود و این پنج فعل رکنی می باشند و رکن آنست که به ترک آن نماز باطل میشود هرچند سهوا باشد بخلاف

غیر رکن و مراد از رکنیت قیام آن قیام در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع است و از رکنیت سجود مجموع دو سجده است نه یکی و سه فعل دیگر

که قرائت و تشهد و تسلیم باشند واجب غیر رکن اند پس این هشت فعل [illegible] نماز اند و از [illegible] در هشت [illegible] و اول

صلوة هشت مدرک را [illegible] کند که مسایل هر کدام در دو قسم مذکور [illegible] چه [illegible] که هر [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] لا بد استعمال [illegible] در ادراک آنها [illegible] در [illegible] چنانکه [illegible] مذهب الامامیات

[illegible] بافعال نماز [illegible] در [illegible] پس باید اگر افعال نماز را اصلاح [illegible] در آن جهت [illegible] نمازند [illegible]

برای آن فعل [illegible] در [illegible] مسئله اول از مقارنات قیام است اگر عاجز باشد از قیام

کل قیام در بعض واجب است اگر عاجز باشد از بعض قیام باید آنچه ممکن است بکند و اگر عاجز باشد بنشیند باستقلال و اگر عاجز باشند

از قعود تکیه بچیزی کند و اگر عاجز باشد مضطجع شود بر پهلوی راست و با عجز از این هم به پشت بخوابد و رکوع و سجود را

[illegible] ایمای سر [illegible] در بعض [illegible] کند [illegible] باید مذکور باشد قیام [illegible] قیام [illegible]

از قیام [illegible] است چنانکه [illegible] نماز [illegible] قیام [illegible] قابل [illegible] باشند [illegible] برای وجود [illegible]

قابل [illegible] نفس [illegible] باید [illegible] همه [illegible] برخیزد [illegible] تمام [illegible]

[illegible] است که [illegible] است

[illegible] تدبیر [illegible] نماز از افعال [illegible] باید [illegible]

[illegible] بلکه [illegible] چنانکه قال علیه السلام [illegible]

بود که [illegible] مسئله دوم نیت است [illegible] مشتمل بر اقسام

عبارات و فنون اذکار و غیره ذکر قلبی است نه مجرد صورت بلا معنی و قرب بحق است نه غیر که همه عبادات و نسک را بآن

خواسته اند قرب بمعنی اتصاف است باخلاق الله [illegible] قرب بمعنی فنا فی الله و بقا بالله است که بعد از سلوک و استقامت و

تمکین هم رسد پس این قرب جمعی [illegible] مقامات است نه صاحب [illegible] معیه [illegible] است نه [illegible]

[illegible] که این قرب مکانی و زمانی و ذاتی و شرفی [illegible]

او را [illegible] مکان و زمان و بعد را وجود و شرف [illegible] در اینها عبادات [illegible] قرب [illegible] مسئله سیم تکبیرة الاحرام است که تواند

قصد مذکور [illegible] اکبر بگوید و تکبیرة الاحرام گویند چه بآن حاصل می شود دخول در نماز و احرام [illegible]

و حرام میکند بر خود [illegible] حلال [illegible] مانند اینها [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] تسلیم است [illegible] تکبیر [illegible] قبله [illegible]

تکبیر [illegible] است از [illegible] وجود [illegible] بوده است [illegible] و مطلق [illegible] باطلاق

است [illegible] باطلاق [illegible] وجود مطلق [illegible] باطلاق [illegible] الوجود [illegible]

والمطلق [illegible] بلکه [illegible] توصیف [illegible] است [illegible] علیه [illegible]

باید [illegible] الرحمن الرحیم [illegible] حدیث [illegible] الکرسی [illegible] بوصف و باید [illegible]

باید که [illegible] کرده [illegible] مسئله چهارم قرائت

[illegible] واجب است در [illegible] واجب است در [illegible]

و تسبیح [illegible] واجب است [illegible] مسئله [illegible] قرآن [illegible]

بر خواندن [illegible] زیرا که [illegible] زیرا که

و [illegible] کلام [illegible] کلام الله [illegible] در [illegible] که [illegible] الفسالا

وعند

و حمد معقولات که ملائکه ثنا گفتند قال الله تعالی ثم ان امددنا المرء بها استعمالات فاجره حتی یسمع کلام الله شنوی این عیادها را آن شهر برده

کرام از ملفوظ عبارات بعد و گذشت که عبدالله لقب انسان کاملست که متعلم بهمه اسماء حسنی الهی شد به افعال معبودیه چون او

کنها الجنبه والاذن و غیرآن بعد در حرمان که از مان و بالاقامة الکلام بعد از ادب حقیقه بود از کلی و حق ارواحه انه

چنانکه در نزول تجلی که صورت آن صلوه بلکه لفظ الصلوه بمعنی امامه سوره ای از اطلاق و به جهة الشکه با حقیقه و دوراه چنانکه

آمده که ان هر ده قران است در باقیه است اعتبار انسان الذی بالاصول انچه در قرانست چنانکه حضرت رسول گفته اند وان

پیداست که ام ولد سورة الکهف والواقعه والجمعه که بیش از عد اینها اسماء کثیره حسنه دارند و نام دارند فاتحة الکتاب

مفتاح
الحمد لله رب العالمین مراد الشکه که شمرده چرا برای خدا از روی بعد برای عبد است در حقیقه برای خداست چه الرب

است و اکمل بر وفق الافعال وانجام همه اوست چنانکه حدیث است که الهی بر جمیع مواهب اشتداد و هم چنین حامد بهم ایجاد

دوم ولادت پس مراد بحمد قدر منزل است بین ما او منه للمفعول است اوقید در قران ماخه حامد بعد از تمت حقیقة حمد او

وجود منبسط که ظهور اوست بر کلماتست زدرد و بشارت تمامها در مقتضای وجوب چه بر تمام مقتضای بدو فواتح شده است

و وجود منبسط همه الکمال مقتضای بدو فواتح است چه ای رحمن مراتب رحمة و اسمه خلاف است علم اوست احاطة کلی

با جمله و علاوه قیمة اوست آن تمامی تجلی الاشیاء بالمثبته والمنبه به نفس او نور اوست که وجود کلی در الکائنات و موجود بنفسه

است و مظهر بهات الله نور السموات بالاعتبار و هم چنین حیات ساریه است و ادراک و علم و جود بعد ذلک آمادی

درحق تمام بالشی دفعات العقول تعلق اوست که تمام مقتضای العقول مطلب ملکوتی و تر منسوب حق چنین داده این جمله کلمه لو

که علم امر ابتدائی اوست و این حمد بر اوست که خود را این امور دور فی احمد و احدی است که ما اثبت علی

نفسک و حق هم توحیدی را بلند او دوانست که وجود تمام او و تمام اینکه تعلق با ماکان ماهیة شئ و در وجود مقتضای فرع

مقتضای بدو فواتح او که ترتیب حمد و چنانکه شرح شرح حمد بعد که از حمد و طاهر نام را داده و در عین اینکه حامد به فواتح

حامد تو اوست خود را و اکوان را [illegible] کردن اشیاء او را [illegible] که فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده و السلام اعظم خلاصت

معنی ذات مستجمع کمالات است و دارای صفات و وجودات چه دانستی که وجود همه حیات است حیات شد علم و ادراک و مشیت

و اشارات [illegible] پس همه موجودات [illegible] کمالات و حق [illegible] در وجود و کمال پس وجودات

عدم و وجدان است فقدان و کمالات [illegible] قوه [illegible] است [illegible] و نور است [illegible] ظلمت [illegible]

[illegible] ترکیب و رب العالمین است تربیت کننده همه ممکنات است در سلسله صعود چنانکه

جماد را نبات و نبات را حیوان و حیوان را انسان و انسان را [illegible] الا ما شاء الله خاصه نظر به الانسانی [illegible]

که در [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] و تکلیف [illegible] الرب و عالمین [illegible] جمع [illegible] تربیت حق اختصاص [illegible] جمع [illegible]

[illegible] که [illegible] است چنانکه چند سطر قبل از این [illegible] که از عالمین [illegible]

الانسانی [illegible] است [illegible] تربیت [illegible] در [illegible] انسان [illegible]

در مقام [illegible] تفصیل که [illegible] الانسان [illegible] الذی خلق الانسان [illegible]

[illegible] الرحمن الرحیم گذشت که [illegible] حق [illegible] وجود [illegible] است که در [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] حق [illegible]

[illegible] رحمت حق [illegible]

حق [illegible] رحمت [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] رحمت [illegible] فرموده [illegible]

است که [illegible] رحمت حق [illegible] از رحمت

[illegible]

و جمعی از ائمه است سبحان السبع رحمة الله مالک یوم الدین و ملک یوم الدین هر دو قرائت آمده اول از ملک که
مهم است بمعنی متصرف در اعیان ملک و دوم از ملک بضم میم است که سلطنة است بمعنی متصرف با مر و نهی در مامورین و نهی
جزا باشد که این تبیان و مثل و نام کار او داد معنی مالک که وجود است و ملک وجود است در روز جزا چرا که وجود
منافی مطلق است در هر مرتبه که هست ماهیت است و ماهیات در نزد اهل حقیقت و ارباب شهود بلکه در نزد بعضی از علما نیز
مرتبه در حال وجود بی ناداری باعتبار ذات خود ابی است و وجود نه عین شی بود و نه جزء آن و ثبوت بدون حکم حکمیه تحقق است
و وجود واسطه در وجود است نه واسطه در ثبوت پس حق قیوم ماهیت وجود است که وجود در همه مرتبه او در عالم ارواح چنانکه مهیه
تقوم بجنس و فصل خود دارد در ذهن و خارج و بدون انها شیئیة نمی تواند داشت چنین هر وجود تقوم دارد بوجود منبسط که فیض مقدس
او و ما سوی او همه او وست و بدون او شیئیة و وجود نتواند داشت و همه ما سوی بیچ چیز نیستند که او همه ما فیها بگو موهوم پس
عبید موالی حقیقی مالک وجود است و توابع وجود از صفات و افعال هیچ یک از ایشان مستقل نیستند حال نفع از شیء در مقام
توحید ذاتی لا موجود الا هو و در مقام توحید صفاتی لا اله الا الله و در مقام توحید افعالی لا حول و لا قوة الا بالله و باید و همه در نزد
علوم شمس حقیقت طلوع و ظهور می نماید پس اگر بگوئی که این مالکیة و خصوصیت بیوم الدین ندارد و در همه مراتب هست که هم یوم
الدین هم اختصاص ندارد که این یوم الدین است و در روز که ایام در مصطلح قرآن شمول همه انبیاء الله چون ایام زمانیه که شمول سنة زمانیه
الله و چون نسبت است و ذات که شمول یوم زمانی از نبوت و الکمیة علوم و حقیقت و لیله القدر از دور سلسله صعودیه یا نزولیه یوم
القیمة را مانند جامعه منزل او رابی نهایت از تمام عالم در دو رشته سلسله ترجمه الی یوم القیمة باقی جامعه محفوظ و بیان لیلة الکمال ثلث لیلة القدر لیلة
القدر انسان کامل است که ام الکتاب تکوینی در نسبت وجود شمس وجود و عرش بر تمام جزئیه ثابت نازل شد که ام الکتاب الله
اند ایشان هستند ولی خود مطلق شمس جامعه او است همانطور که او مظهر اسم اعظم الله است و باقی مظاهر اسماء دیگر اند و این اسم
اعظم است از عرش اسم حق در وجود است که جناب اولیاء الله ثابت و نیز لیلة القدر در تمام اینها لیلة القدر است در شأن ولایت

و [illegible] و تعیین [illegible] باعتبار مظهریة اسماء حسنی است و بالجمله در لسان [illegible] مراد از [illegible] یوم القیمه یوم البدو که [illegible]

و نبوة [illegible] مثل الارض غیر الارض والسموات مطویات بیمینه و در حقیقت [illegible] غایات [illegible] است و مراد

در کار استکمال [illegible] اطوار و استکمال کون و فساد [illegible] و لبس نه بلکه کون بعد کون و لبس بعد لبس است پس یوم الله

و نهایة تعبیرات از اجمال غایات و [illegible] در سلسله [illegible] بصورت غایة [illegible] الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه

[illegible] غایات در [illegible] است و سابق گفتیم که اسماء الحقیقه و قهریه [illegible] کمالات الالهیه تعبیر

[illegible] فی الحقایق [illegible] و لیس له الاجل [illegible] که اگر یوم [illegible] در کبریا [illegible]

[illegible] انکه در نشاة دنیا محجب [illegible] است [illegible] و در یوم القیمه [illegible]

[illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و چند که کسانی که هستند که [illegible] لمن الملک

[illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] چه [illegible] صاحب مقام تسلیم و [illegible] و وجود [illegible] که [illegible]

الیقین [illegible] الیقین ایاک نعبد و ایاک نستعین [illegible] بود لیکن [illegible] که [illegible]

است [illegible] چه [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] امام

[illegible] حضرت [illegible] صادق [illegible] فرموده [illegible] ایاک نعبد [illegible] که [illegible] الم

[illegible] لم [illegible] المسئلة [illegible] الصواب [illegible] گفته چه

[illegible] است که [illegible] ذات حق [illegible] وجود [illegible] وجود [illegible] گفتیم وجود [illegible]

[illegible] وجود [illegible] است [illegible] وجود [illegible]

بالذات

بالذات و مظاهر تجلیات خود همه نور خود و ظهور اوست و این معنی که گفتیم که بنابرین همه حق تعالی اند در وجود نسبت بوجود

و کرده خدا موجود است پس بحقیقت گویند موجودات نه بحقیقت و وجود ذات را بحقیقت قائلند و وجود ذهنی بالوجود

است محیط احاطه شی بشی نه شی فی شی الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط و حصر که مستشکلین نه قائلند بر خود

موضع تمام ماثل است که گفته تمام اوست در همه وجه تا او و قدرت دیده و اوست بی حس پر نشد کما قال تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله

هوا هوا ست که نه جز او بود و کوید تخصیص وحده ما دمت تا باید بر از قوانین که غیره و حس و روح که مثال اند از ظرف بر غایب

است اهدنا الصراط المستقیم مراد بمستقیم مستوی است که راه مجمل دو جانب دارد و ظاهر و باطن و جهل و اصول مغضوب اما

در علم ایشان تفصیل و حده در عین کثرت و کثرت در عین وحدت ذات و کثرت صفات که در مرتبه اسما و صفات اند و جانب الکثرة

شناخت و نه وحدت حقیقة و حقیقة وحدت بالکثرة شئون ذاتیه و مراتب اسما و صفات تنزیه و در عین تشبیه هم است چنانکه

مقام ایشان غیر از ذات است که لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر در کلمه بدو نود بعینه ظهور و تفریق بعینه جمع و ظهور در عین خفا و در انفراد

بالتشبیه در عین تنزیه و تنزیه در عین تشبیه اند و ادا در جمله مراتب است که توسط در اطلاق است کما قال المتوسطین

ان الطریق الی الله و از حضرت صادق نیز منقول است که النور و الظلمة من الطریق المستقیم الا کل خیر و هو المهدی و بین جهة

و شمار ایلی من عرف نفسه فقد عرف ربه انی شناسد نفس را حقیقة اوست که نه داخل است در قرب و نه خارج از ابدان

بلکه در قوی حیوانیه عالم عقل و ملکه و جود و حسی با چون نجوم در سطوح آفتاب بل که ادر وجود و هستی است

و مکشوف که وجود به من کل مقتله ای اینها بلاغه که حق داخل فی الاشیا لا بالممازجه و خارج عن الاشیاء لا بالمزایله و حس

خیر من فوق ظهور ملک در ظهور نفس و در رتبه بر قوی اول ظهور نفس و بعد ظهور قوی و هم چنین در ظهور حق تعالی بر هر مظهری و مظاهر

حق بعد ظهور مظاهر است که در از حرم نه افزونی ما فی الناظر الحقیقه بعد از جمله اعیان است هو الاول و کلمه فی حالک و بین شنا از

نفس را که کرچه عالم و دانا و در دیده و سامع و باصر و متکلم است متعلق است همه اسما او نشانه مرصفات حق تعالی را که هو الحی العلیم

[illegible] باسم [illegible] المنعم [illegible] حضرات [illegible] بقدر [illegible] را از

ابداع و انشاء و تکوین کردار و در عالم خودش [illegible] ابتدا [illegible] و جمیع [illegible] از پیش چند [illegible]

[illegible] انعمت علیهم [illegible] از اول و [illegible] ان

و مراد [illegible] انعمت علیهم [illegible] مذکور [illegible] القرآن [illegible]

[illegible] من یطع الرسول [illegible] فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین

و حسن اولئک رفیقا [illegible]

[illegible] المغضوب علیهم و لا الضالین [illegible]

[illegible] قال امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] غیب الغیوب و غیب ملکوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا هو لتغيرا و انعزى على القوم الكافرين بان يقولوا ... يوم صفين ... هو ... فقال الله ... يا امير المؤمنين ...

المقامات قال الامام ... علم ... التوحيد لله لا اله الا هو ... شهد الله انه لا اله الا هو ... [illegible] ... حركات

قبل زوال ... اى السيد المقصود فى الحوائج ابن ... محمد ... عن الباقر ... قال حدثنى ابى ... [illegible]

لكسبهن ابن على قال ... الذى ... الصمد ... الذى ... الذى ... الذى لا ... [illegible]

... الذى ... و قوله لا جوف له فمناسب ... است با آنكه ... گفته اند كه از ... [illegible]

و بمعنى مقصود فى الحوائج ... است ... اينست كه وجودى ... و جوف از ... [illegible]

تركيب لازم ... در ذاتش از وجدان ... و هر مركب محتاج است ... جوف ... [illegible] ... محتاج اليه در ... [illegible]

... پس ... مدلول الله است كه بسيط الحقيقة

است ... مدلول ... است كه بسيط الحقيقة است ... كه ... موجود

... وجود ... است ... و ... هر ... محتاج ... را ... است

در اين ... از مواد ... و مثل ... [illegible] ... نحو

... است ... انست كه مجعول ... و چيز ... بايد ... بود

در ... وجودات خاصه ... [illegible] ... لم يولد و لا ... [illegible]

و حادث باشد اگر چه مثل ... خواه ... بالعقل ... بالقوة ... اولى و

ديگر ... از ... و مدلول ... است ... [illegible] ... ثانى

... و ... اند ... است ... وجود ... وجودات

... از وجودات ... است ... وجود ... در ذاتش ... [illegible]

عالم در صرف نور است که آنچه از صنع نور است از نور تا مرتبه ذات بهیمیه و انوار علویه و انوار عنصریه همه را شامل است و ظلمت عبارت
است از عدم است که اگر وجود باشد نور است چه وجود نور حقیقی است که ظاهر بالذات و مظهر غیر است و در چنین صورت
نور است و همه نور است و مشمول نور است چنانکه الله نور السموات و الارض مسئله پنجم از مقارنات رکوع است و واجب
است در هر رکعتی یک بار رکوع و رکن است و در رکوع واجب است ذکر یا تسبیح و تسبیح دو قسم است اکبر و اصغر اکبر سبحان ربی
العظیم و بحمده و اصغر سبحان الله سه بار است و سبحان الله و الحمد لله واجب است در همه عبادات با یاد دنیا بیاید بر وعید
که ... است که در رکوع و در بزرگان و سلاطین ... بالجمله هر دو قسم را که خوب میدانند ... خوب
... است که در سجود ... الرحمن علی العرش استوی ... تا بیت
... ملائکه ... تحت ... علوم است که ... ملائکه ... انما
... است ... در رکوع مسنون است که گردن را بکشد ... است
که اگر ... بزرف ... در ... ترفیع ... الحمد لله ... در رکوع و در نزد رفع از آن واجب است
قبل سجود و ... مسنون است ... سمع الله لمن حمده ... بعد از رفع از رکوع مسنون
است که بگوید سمع الله لمن حمده و بعضی ... گفته اند که ... مسئله ششم سجود است
و آن سجود کردن بر مساجد هفتگانه که جبهه و کفین است و سر زانوها و دو پای ... باشند و اگر ... جبهه متعذر باشد
بر جبین و اگر جبین هم متعذر باشد بر ذقن و اگر ذقن هم متعذر باشد ایما کند و ذکر یا تسبیح در سجود مثل رکوع است مگر آنکه
تسبیح اکبر در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده است و ... زمین ... بینی ... در جلوس بین
السجدتین ... است ... تکبیر اول بعد از رکوع دوم بعد از سجده اول سیم پیش از سجده دوم چهارم بعد از رفع از
آن ... رکوع ... سجود ... در ... اول است ... است

و بس دو جهت این بود که گفتند همه اُمّت من تعالی را حق بگوید بلسان و بعد چنانکه عضو از [illegible] بگوید

کنند و هفت مرتبه اعنی [illegible] ادرنیز بابه بهمه کنند و مفصل ذلک شود در طلوع نور حق تعالی که نفس و قلب و عقل و روح

و سر و خفی و اخفی باشد این است که مراتب ذکر حسب این مراتب هفتگانه است مثلاً اگر آدمی در مقام قلب است ذکر قلبی و اگر در

مقام روح است ذکر روحی و در مراتب دیگر [illegible] و فناء فی الله [illegible] است و از [illegible] خلوت که

معراج مؤمن نماز است [illegible] پس نماز حقیقی [illegible] غایب از خودی شود که اگر [illegible] جراحت

در او حال [illegible] بدر بر آرند خبر نمی شود [illegible] از جسد شریف جناب امیر المؤمنین ع در نماز می کشیدند بسکه استغراق

در حق داشت خبر نمیشد جناب امام [illegible] جعفر الصادق ع هم فرموده که ایاک نعبد و ایاک نستعین [illegible] حتی سمعها

من قائلها و نقل العارف الربانی کمال الدین عبد الرزاق الکاشانی عن الشیخ الکبیر شهاب الدین السهروردی قدس سره [illegible]

ان لسان الامام جعفر الصادق ع کان فی ذلک الوقت کشجرة موسی ع عند ندائه منها بانی انا الله و نعم [illegible] روا باشد

اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی و هم حضرت صادق فرموده لقد تجلی الله لعباده فی کلامه و لکن لا یبصرون [illegible] که

چون صورت [illegible] سوره را [illegible] کند [illegible] جمال مطلق [illegible]

که [illegible] جمال او و هر کمال [illegible] است [illegible] خواهد بود نسبت [illegible] در حال استغراق در ذکر و عبادت و [illegible]

نسبت [illegible] نسبت [illegible] در عشق از همه [illegible]

[illegible] است [illegible] ادمی [illegible] مسئله [illegible] است [illegible] است

[illegible] تشهد در [illegible] و ثلاثیه [illegible] صیغه [illegible] مشهور است و آنکه شهید ثانی هم فرموده اطلاق تشهد بر

چیزی که شامل صلوات بر محمد و آل او شود [illegible] است [illegible] که همه صیغه تشهد است

و صلوات بر آن حضرت از باب تعظیم آن حضرت است که هر جا اسم آن حضرت برده می شود باید تعظیم و تکریم کرد پس [illegible]

است بالتبع رجوع دیگر [illegible] است که شهود حقیقت [illegible] شهود حق است که من رآنی فقد رای الله و چنانکه در شرح

قیصری گوید اسم اعظم حق است [illegible] اسم ذات وجه وجودی [illegible] ازمسمی بلکه ظهور مسمی است حتی آنکه متکلمین را

چنانکه در تفسیر قاضی بیضاوی مذکور است اختلافی است در آنکه مطلق اسم با مسمی است یا غیر مسمی و حق آن

است که عین است از وجهی و غیر است از وجهی و در نظریات این کتاب گذشت تذکر شود اینکه [illegible] فرموده

الحاق [illegible] حقیقة ممنوع است که تشبیه مجاز است و [illegible] حقیقة [illegible] اثباته [illegible]

حاشیه

[illegible] از شهود است معبود حق را [illegible] ظهور در [illegible] آنحضرت را که اسم اعظم و مجلای اتم اوست و گذشت که

او [illegible] است خاصه شهود است بعد از [illegible] که اشاره [illegible] فنای [illegible] که اشاره است

[illegible] که جای دیگر [illegible] توحید است [illegible] توحید [illegible] توحید افعال و توحید صفات و توحید ذات [illegible]

حدیث [illegible] الله [illegible] رسول [illegible] بالرساله [illegible] حقیقت [illegible] چه [illegible] از خود

وجود [illegible] شده [illegible] که [illegible] الله و [illegible] الله [illegible] است [illegible] الله و [illegible]

در [illegible] البته که این شهود [illegible] خود [illegible] چشم [illegible] بلکه چنانکه شیخ علامه

[illegible] فرموده [illegible] جام [illegible] کرم [illegible] چشم

[illegible] دل [illegible] الله [illegible]

[illegible] شیخ علامه [illegible] کتاب [illegible] تحقیق [illegible] حضرت [illegible] نقل کرده که [illegible]

[illegible] الذین [illegible]

[illegible] الله [illegible] العلماء [illegible]

[illegible] الزمان [illegible]

منه لأولى وإذا اجتمع [illegible] في الأئمة المشهورين من حمزة [illegible] متواترات [illegible]

العرب [illegible] على الإدراك المعنوي [illegible] تعلقه [illegible] العلوم والمعارف [illegible] الكتب [illegible]

على الاحداث لا بالعدد [illegible] کتاب [illegible] تحقیق

و حال کتابش [illegible] التحقیق [illegible]

واشتمال [illegible] احسن وجه تهذیب [illegible] بزرگوار [illegible]

[illegible] دارد [illegible] تعالی

[illegible] در شرح دعای [illegible] امیر المؤمنین [illegible] تحقیق [illegible] بزرگواران [illegible] دانسته

کرده [illegible] است که [illegible]

تسلیم است و صورت [illegible] السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین [illegible] السلام علیکم و رحمة الله و برکاته [illegible]

[illegible] رحمة الله و برکاته

[illegible]

چند [illegible] حضرت [illegible] جوامع الکلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الناس [illegible]

[illegible]

[illegible] سلام [illegible]

کند که درود و سلام واجب است و بر خداوند ملائکه که صیغهٔ تمامست زیباست که از جانب خدا بود ... جملهٔ مسلم را بدهد

که بخواند بنام او که ادا کرده مسئله چنانکه مطلب از الفاظ نماز مقصود بیان است که بعض از آنها را ذکر کردیم و در نماز زیاده مقصود بیست

اول توجه بعد تکبیر که از آن جمله است تکبیرة الاحرام و در میانه‌ها خوانده میشود سه دعا پس از هر تکبیر بگوید دعائی آورده

دو تکبیر بگوید که دومین تکبیرة الاحرام با نمود دعای توجه را بخواند صورتش این است که سه مرتبه الله اکبر بگوید و بخواند که اللهم

انت الملک الحق المبین [illegible] پادشاه صورت که [illegible] بصورت [illegible]

[illegible] وجود را جان [illegible] وجود [illegible] جان نهان

در جسم و تو در جان نهان ای نهان اندر نهان ای جان جان [illegible] صورت که پادشاهان ظاهر است ظهور پادشاه

[illegible] پادشاهان [illegible] حق [illegible] که از حق [illegible] نسبت است

[illegible] بر موجود [illegible] بر موجود حقیقی که وجود [illegible] بذات خود است [illegible]

[illegible] حق [illegible] موجود ثابت حق است یعنی دائم حق است یعنی واجب الوجود بذاته

و حق است [illegible] که تعبیر از وجود [illegible] حقیقت [illegible] است

[illegible] حقیقت [illegible] وجود [illegible] و نور [illegible] مظهر [illegible] است [illegible]

ظهور [illegible] حق [illegible] موجودات [illegible] نور حسی [illegible] ظهور [illegible] موجودات [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] عالم [illegible] تمام خلق [illegible] حق که حقیقت [illegible] نور [illegible]

[illegible] نور علم و ادراک [illegible] مرتبه از موجودات خاصه [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] نور [illegible] که [illegible]

[illegible] حروف [illegible] مرکبات [illegible] که [illegible]

واحد و همه از معبودات وجود همه از [illegible] و وجود منبسط نور ظهور حق است و ذکر آن اعنی ان [illegible]

[illegible] که [illegible] بعینه [illegible] وجوب [illegible] کلمه [illegible] است [illegible] القرآن [illegible] الا [illegible]

[illegible] المتعلق [illegible] اسما [illegible]

است و [illegible] شده که [illegible] بیان [illegible] کلمه [illegible] بیان است [illegible] که [illegible] انسان

کاملست چنانکه در حدیث [illegible] است [illegible] بیان [illegible] اسما و صفات شده [illegible] عالم را [illegible]

بسیار لطیف و دقیق که [illegible] آدم [illegible] نور حقیقت [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] که [illegible] من [illegible]

[illegible] لا اله الا انت [illegible] چند [illegible] که [illegible]

حقیقت وجود و تمام صفات جمال و جلال و کمال [illegible] کمالات [illegible] وجود [illegible]

و هر که [illegible] است و بدون وجود [illegible]

[illegible] از صدق [illegible] بوجود [illegible]

[illegible] اگر [illegible] که مدلول [illegible]

[illegible] از [illegible] نور و ظهور جل جلاله [illegible]

[illegible] هر موجود که [illegible] وجود [illegible] صفات [illegible] بالحقیقه [illegible]

[illegible] هر چیز که [illegible] اول [illegible]

[illegible] باعتبار [illegible]

[illegible] و لا [illegible]

است و مراد از نسبت جذاب و ما اشعار بعد بود است از صفات مختصه تعالی و بیان آن چون ظهور تامه حضرت که مدلول

کلمه توحید بود موهم ذنب بود و ظاهر نیکو در مقام رجوع است از مرتبه التشبیه و حد الثنزیه است که معلی نیز محمد اعا

کرده عمله سورة سوره فرمان نفسی ذنوب را چه ما یغفر الذنوب الا انت چنین چون محتاجه شده است بر عمله نیز ان شوارد ولیسی

و ما بر آن نیز ابراز معنی اول توبه میکند نیست که خواجه عبد الله انصاری در کتاب منازل السایرین که منازل مقامات ایراد کرده

بعد از منازل واکه توبه ما به منزل توبه بر ذکر کرده پس معنای کرده تا کرد در مرتبه دیگر و میگوید لبیک وسعدیک

یعنی منم بنده تو را امتثال امرت تا به بعد از بنده مساعدت به مساعدت دیگر مساعدت و اسعاد بحسب لغه یاری کردن

است پس نسبت به توفیق که استعمال الشوق با خاتمه مراد است جا بجا تجرید لفظ از بعض مدلول آن یا از باب چند معنی است

یعنی مساعده فقط که متعلق بنام مساعدت میکنند بر خاتمه اگر یکی اجابه ندائی شتابید به ما که لبیک ماحاجیان اجابه ندای

جناب ابراهیم است که ندای تو از فرمود وادن فی الناس بالحج پس ندا در داد که هلموا الی الحج کریم ایجاد مؤذن با خود که

میگویم متبع اللتی ودوری دیگر اگر تحقیق چهل امت از جانب حق لا لعکیه و صلی اجابه ان میکنند و تحت یدیک

ندائیک هر یک به ندا و ندائیک آنی است تو آنکه بینی آنچه معتقد ما قدرت ذات است هم خیر است چه مجهول بدیهی

تو وجه بهم لابد تعالی و واردتر است که کلتا یدیه مبسوطتان و گذشت که حقیقت وجود و وجود حقیقی بر جاکه

هست خیر محض است والشر لیس الیک سالبه بسیط است که وجود موضوع ندارد به شر بعدم مسلوق است چگونه

تواند معلول شود برای حقیقت اتصاف وجود وجود دارد بلکه عدم عدم است یعنی شر بهیه اکمل و ما نسبت لمعه

بت آنچه نیک انتظام است و آنچه بد از خاصه ... ست مراد آنکه شیخ شر است

معانه وعلا و معه سخنه است عدم و شر از وجود و خیر محض نیاید گذشت که وجود در ممکن

که جلالت وجه نور به خیر است مجهول بالذات از جا علم حق است وجهیه اضافیه کلا عتبار اضافه است

اول شکل را ثبات در متکلم حق تعالی

مجموع

مجعول الذات است نه مجعول بالذات چه بجای عدم که نیست [illegible] نسبة [illegible] وجودی دارد [illegible] نسبة [illegible] از وجود
وجود حقیقی و ظهور و لوازم و مقتضای ذاتی است نه وجود عام بدیهی و حصص و عنوان پس وجه صنع آن و ظهور او است و مبدأ
مظاهر اسماء و صفات او قال علیه السلام و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر پس ظهور تو بین است و وجود من
از تو [illegible] لولای لما [illegible] بالجمله [illegible] فی [illegible] است که سالبه بانتفاء موضوع [illegible] صادق است
والمهملة [illegible] که حق [illegible] در کلمه [illegible] که [illegible] پس مر او [illegible]
کرده [illegible] عدالة [illegible] که تمام است [illegible] شعور [illegible] پس [illegible] وکمال هر چیز را [illegible]
کرده او را ابداع وکمال ثانی آن را ایجاد [illegible] هدایة تکلیفیه [illegible] مسلک که در تحت اسم مخصوص خود واقع
[illegible] و متوجهات [illegible] بجانب کمال [illegible] همان اسم مانند موجودات دیگر [illegible] در تحت اسم سمیع بصیر و شمار در تحت
اسم رب [illegible] که [illegible] در [illegible] انسان کامل را باید طالب باشد که هدایة
بسوی مظهریة اسم جلاله باشد که الله ذات چه انسان کامل ملقب بعبد الله است که عبد [illegible] اهل آنست که حق برو تجلی
کند بجمیع اسماء الحسنی [illegible] آنکه حق برو تجلی کند [illegible] الله تجلی کند برو باسم الحکیم عبد الحکیم و آنکه
باسم الجواد برو تجلی کند عبد الجواد باشد [illegible] نسبة [illegible] اما آنکه حق تعالی
برو تجلی کند بجمیع اسماء حسنی و متعلق شود [illegible] انسان کامل و عبد الله [illegible]
در [illegible] دلالت دارد بر اسم اعظم [illegible] که دلالت دارد [illegible] الله اکبر میگوید [illegible]
[illegible] بالهدایة الکاملة [illegible] باسم جلاله [illegible]
وانی عبد [illegible] از تو است که کان الله ولم یکن معه شیء [illegible]
[illegible] که [illegible] الله [illegible] هست چنانکه تحقیق شده که

علت نامیه اوست و [illegible] اوست کما [illegible] و الیک منتهی الامر [illegible] وجود [illegible] و انجام همه بدو است قال النبی

اللهم [illegible] الا [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] اعوذ بعفوک من عقابک و برضاک من سخطک و اعوذ بک منک سبحانک و حنانیک [illegible]

[illegible] سبحانا [illegible] الله [illegible] السوء [illegible] و حنانیک [illegible]

بعد [illegible] از [illegible] که تنبیه از برای [illegible] تاکید چون لبیک و سعدیک و [illegible]

[illegible] منظور است که در [illegible] که حنانا [illegible] بعد

و تنبیه از باب [illegible] است در [illegible] سبحانک رب [illegible]

[illegible] حرام [illegible] که [illegible] حرام است و [illegible] دو

[illegible] حرام [illegible] است که [illegible] است [illegible]

[illegible] که خود [illegible] است [illegible] از قرآن [illegible]

در [illegible] که [illegible] و [illegible] بلکه [illegible] و [illegible]

[illegible] خود [illegible] خود [illegible]

[illegible] است [illegible] امکان [illegible]

[illegible] و تقدس [illegible]

[illegible] و تقدیم [illegible] ملوک [illegible]

[illegible] ای [illegible] که [illegible] است [illegible] رب العالمین [illegible]

برای [illegible] عالم [illegible] بر روی تو [illegible] نام [illegible]

[illegible]

بیانی را الا ازینجا که نیست شریکی از برای خداوند نه در الوهیت و نه در وجوب و نه در وجود حقیقی که اوست موجود
فی نفسه و لنفسه و بنفسه و غیر او باو موجودند و فی نفسها موجود نیستند و ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا
بالحق والباطل ما نحن ارشت بتوحید مأمورم و انا من المسلمین و انا اول المسلمین کانی محمد بیت و بعد بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم چه خداوند مجید در قرآن مجید فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم پس
شروع کند در فاتحه و سوره دوم از مندوبات پنجگانه نماز قنوت است که از سنن اکیده است و بعضی بوجوبش
قائل شده اند و موضعش پیش از رکوع رکعت ثانیه است و اگر فراموش کند بعد از رکوع بجا آورد و مکرر در نماز تنبیه که موضعش بعد از
رکوع است و آنچه ذکر باید در قنوت مستحب هر دعا است و آنچه سؤال و استدعا است اهم مؤدی بذکرات است و از اینجا
که بموسی ع فرموده ای موسی از من بخواه حتی نمک طعام بند نعلینت را ببین مرا و بهترین که بهترین ذکرها است
ذکر تو بر زبان که گوید خوش است و دست برداشتن در برابر رو نگهداشتن استحبابی موکد است از کتابها انشاء
بیان است که باید دست برداشت از دنیا از جهته رتبه آن بیت ان نماز تو مغز است که در وقت قنوت دست
برداشتن از سر دنیا باید سیم از مندوبات نماز وظیفه نظر است نظر را داشتن که نظر در حال قیام بموضع سجود باید و در قنوت
بباطن کفین و در رکوع بمابین قدمین و در سجود بطرف بینی و در تشهد بدامن چهارم آداب وضع یدین است پس در حال قیام
دستها را بر بالای رانها گذارد از قدم برابر زانوها که اشاره است یعنی الاوضاع بسوی آزادی از علایق دنیا
الیدین بودن و در حال قنوت برابر روی نگهدارد کفها و در رکوع بر سر زانوها و سجود برابر دو گوش و در تشهد بر
روی دو ران گذارد پنجم تعقیب است که حق فرموده فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب و التعقیب ان
تکبیر است که بعض عوام جزو نماز دانند و نه چنین است که تعقیب است رتبه مدرسه است که عوالم اجمالیه
عالم ارواح و عالم اشباح مثالیه و عالم اجسام طبیعیه و مراد از تکبیر بزرگ و عظم تری از اوصاف کل اجزاء خانه ارواح

متعلقه بصور و آثار و صفات کالهه صور به نشانی چنانکه بعث کمیل لمناع آثار دلست با جمله از اوصاف و تعینات وجود مرام بتفصیل

که موجب بعث اوست یا اوصاف و تعینات بعث لکن از جهه و میشود که نکته شده در ترکیب تعقیب هم این باشد باعتبار شهود

و اجمع از نفوس سبحانه لما رسول و مسول لرامه سبحان ربک رب العزة بمضمون ... زبان او باید گفت و ... بوده باید

سبحانک رب لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و تسبیح ... از موکدات است و تعقیبات ... ترکیب

دعوات مشروع است ثم ارزقنا توفیق الخاتمه والذکر والدعاء بمحمد و آله الاصفیاء والنجباء والنقباء و امامانی ... دیگر

ثمر بوجه ... متوفی ... که مشرف ... توان اسما ... اسرار الصلوة

... لولا انکه معنی اسلام با ایمان و معنی الزام بلا ... مطابقه ... معنی ... است

با ... که ... مال وجان ... که الاسلام التسلیم و چنانکه ... عینیه ...

را ... که ... وجود و حق و صفات حق بود ... و علم ... بود و ... نبود ... را

ربوبیه او ... حضرت واحدیت ... در عالم ... در عالم شهادة که توحید ...

و ایمان ... لوازم توحید ... باد که ... اعتبار ... باشد ... توحید ... ...

... ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ... هر که با ... سود امید ... که ذکر ... معلوم

... از ... ما ... که ... پس ... است صدق

... به تسلیم ... اسلام ... واجبه ... ان الله اشتری من المؤمنین

انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و دوم ... که ... ملک ... مال ... و هوی

متبع ... و قال الله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ... شکر ... چنانکه عبارا

... شکر ... است که ... اهل ... چنانکه بیان

بتمام

مخلوقه

چهارم تخلق باخلاق الله از جود و وفا و [illegible] [illegible] کفتیم که حق تعالی اسما الله تخلق است و [illegible] مراتب بود — منه

است بقدر [illegible] پس [illegible] تعلم اسم علیم و حکیم است که حقایق اشیا را چنانکه هست شناسد [illegible] [illegible] بر [illegible]

و حقایق اشیا [illegible] آنکه که شناخت حضرت [illegible] [illegible] اسم [illegible] است که [illegible] مسلمانان [illegible]

اسم جواد و کریم است که [illegible] بدون [illegible] [illegible] که [illegible] ما [illegible] است و [illegible] [illegible] است کالفقر

سواد الوجه فی الدارین [illegible] [illegible] هر که را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در عشق [illegible] [illegible]

نشان آنکه [illegible] [illegible] ثبات [illegible] [illegible] است [illegible] که عشق [illegible] است [illegible]

چه باید [illegible] عشق و [illegible] بازی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دم [illegible]

باقی اسماء حسنی الله اعظم همه اسماء [illegible] بلکه اسم اعظم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هستی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آینه [illegible] در اسما

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسما و صفات است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

موجود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القدوس [illegible] الرب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] السمیع [illegible] المدرک و الانسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انسان

جامع [illegible] است که در تحت اسم [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صفات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اشیا [illegible] [illegible] موجودات حقیقیه که [illegible] [illegible]

صفات [illegible] [illegible] [illegible] اشیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وجود حقیقی [illegible]

ظهور وجوب است پس انسان کامل مظهر اعظم و اسم اعظم خلافت حق تعالی و تعلیم و به همه اسماء حسنای حق جامع است و جامع تنزیه و تشبیه

متحقق بحقایق است با کمال و رباعی [illegible] از انسان است و در انسان است اطلاعات که همه از روزن مشکوة نور او مقتبس و او

نور است بلا واسطه بیت انکه او اندیشه ها را جیب غیب بود نور پاک او بی ریب و عیب وانا بجاست او مستجمع

الکلم که حقیقت محمدیه فرموده است و نحن الکلمات التامات [illegible] بلکه اولاد آن بزرگوار فرموده اند و خداوند مجید

بخلعه انسان کامل [illegible] خود را برای طالبان شرح فرموده [illegible] صفات خود را مسئله بدانکه

زکوة مالیه از ارکان [illegible] که مال [illegible] اجناسی را که زکوة در

آنها است و آنکه زکوة بر کدام کس واجب است و آنکه بکه باید داد و چه وقت واجب میشود اما اجناسی که زکوة در غلات

است گندم و جو و خرما و مویز [illegible] و طلا و نقره [illegible] است [illegible]

[illegible] و در غلات [illegible] زکوة در آنها مستحب است و حرام

[illegible] است بر [illegible] واجب است بر [illegible]

[illegible] بدست خود [illegible] اما آنکه مستحق زکوة

کیست که باید داد [illegible] انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة

قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم پس توزیع زکوة بر اینجانب است

[illegible] بعض اصناف هم جایز است ولی توزیع افضل است [illegible] وقت تعلق وجوب زکوة است [illegible]

[illegible] که [illegible] در مرتبه [illegible]

[illegible] زکوة [illegible] است [illegible]

[illegible]

بیان و ادراک جزئیه و قوای [illegible] منسوب [illegible] دوم [illegible] است

کنم تفصیل [illegible] رساله [illegible] است [illegible]

چون روح القدس [illegible] لسان [illegible]

و دیگر [illegible] قوای نباتیه است [illegible] قوای حیوانیه است [illegible]

و مبدا شهوت و مبدا غضب و عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اما لبن و مخیض را از معقول [illegible] نظریه و [illegible] کلمه مستعمل در [illegible] که [illegible] استحقاق نیست [illegible] للعبد [illegible]

واقع [illegible] و در [illegible] اشاره است [illegible] استعداد [illegible] اینجا [illegible]

که دعای [illegible] است [illegible] اسم [illegible] استحقاق [illegible]

است مانند [illegible] معقول [illegible] و عبارات [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است که [illegible] العقل [illegible]

و مسموع [illegible] مسموع [illegible] ممنوع پس [illegible] مطبوع از [illegible] است که قبل انا استحقاق

و استعمال [illegible] تکلیف [illegible] مسموع از [illegible] است که لیس للانسان الا ما سعی [illegible] کوشش [illegible]

بر قدر [illegible] کوشش و معنی دیگر برای اسم [illegible] که مراد قبلا انا استحقاق وجودی [illegible] مادی است نه قبلا انا استحقاق [illegible]

و عین ثبوت [illegible] بوده [illegible] اسئوله [illegible] اسئوله از [illegible] وجودا

[illegible] که [illegible] از گندم [illegible] جو [illegible] صورت [illegible] که [illegible]

و همان را که [illegible] وجودی که [illegible] او را [illegible] از [illegible] کرده

وجود [illegible] و وجود دیگر [illegible] استعداد [illegible] و استحقاق [illegible] نبوده از برای [illegible]

صورت [illegible] العلما [illegible] تحقیق [illegible]

مسئله زکوة [illegible] است [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible] وجوب [illegible] که [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible] وجوب [illegible]

اینکه [illegible] اسم [illegible] زکوة [illegible] است [illegible] جاری



بلا به باران چو خدیو یا اکثر من نصف باسانی بی سانی از مواکب و نصف عشر است که شرب باشند بلا آلی فلاح و اگر
دیگر شود تبعیت اغلب میشود و با تساوی دو نصف ان نصف عشر است و در نصف دیگر عشر و وقت اخراج موقت تعلق وجوب
زکوة یکی است بنا بر قول بعضی و بنا بر مشهور خواهند که وقت وجوب زکوة انست و وقت اخراج وقت تصفیه غله بی و بیستم
تمرین است و بنا بر نیست تقدیم بر وقتی تاخیر منع از وقت اخراج وکیله اما راست بمطلب هو حق تا اخیر واجب فوری
مگر بجهت انتظار مستحق و تفتیش استحقاق و در بینه در تاخیر و بنا بر نسبت تقدیم بر وقت وجوب مگر انکه قرض بدهد و وقت
وجوب حساب کند بر بینه با نیابت تا این بر صحنا استعمال خود متوقف و منع کنند و اقوی عدم منع است با اخراج سلطان و منع
مستحق عام که در همه اقسام زکوة بجهت انکه با به متعلق بالذات الله بود خدا جواد و سخی است باید انسان جواد و سخی باشد
و در حدیث است که اسخی الناس من ادی زکوة ماله و اکر مال انخوانیم و ما را موصله بکنیم بهتر است که شامل زکوة و مبا
ادراک و تحریک را بلکه باید متعلق بود با جاره و جود دلیل قول قال عز شانه و الم یکن فکونه نفسه لجا و ید لمبتنی انه سائله
چنانکه متوقف بر انفس و مقدس را که اجاره متوقف باعیان باشند بهمات امکانیه رحمة اعد وجه او سند مبالغه با و بدار که قهور
او نسبت از جواد حقیقی باید خود او را خواست اعم قرب حقیقی تخلق و بجمیع کمالات طرفه بمعاد لما ما کنند از خدا جز خدا
را و مبدا جد چنانکه اشاره در حدیث قدسی منادی این است ملتمس الله سائله هم نخواهد بلکه بر چیز از بجز او
که تعلق کاستن و دنی الهم بودن است سر خواهد در انشاء اذکر ملائکه اجمع بتمالک در رابعه انکه زراعة راعیه
خود کرده فرموده افرایتم ما تحرثون ا ا نتم تزرعونه ام نحن الزارعون که چنانکه کرد و ترسناد طبعه خود را دام رد دین
زراعه هم که بنا بر هر مقام یکبار است و بیان منسوب با دخل دمند و چون ثقه در مثل و حضرت هم وظیفه خود را اند
و زراعة جزوی در زراعة و مسافات باید خودی نمی بیند و صورت عموم وظیفه هم متعلق است اگر چه از دو عموم
یکی است مدمد هوم را ملکی مانند نوامیس الا شیاء است نسبت بعباده الهاد که شبهه مراد رند و صورت تکالیف

چنانچه گفتیم [illegible] جان [illegible] که ذوی السعادتین [illegible] که [illegible] دو [illegible] دارند [illegible] تعطیل

حق [illegible] الناس [illegible] [illegible] در خلوت [illegible] مبین [illegible] خاک [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] اذا جاء [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] الربوبیة پس [illegible] چنین نامی [illegible] الله است [illegible] که چنین [illegible] اسم اعظم

واسم [illegible] است [illegible] که [illegible] است و گذشت که انسان [illegible] توحید است [illegible] پس [illegible]

[illegible] ان [illegible] بیت [illegible] انسان [illegible] که [illegible] از میان [illegible] غیر از [illegible] است اما [illegible]

پس [illegible] انسان کامل باشد بمناسبه ابجد در جای دیگر گفتیم که در حروف مقطعه [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] است پس [illegible] انسان [illegible] است که [illegible] عقل [illegible] است و [illegible] بیت

[illegible] اطلایان دارند [illegible] آب [illegible] دارند [illegible] انسان [illegible] [illegible] نمایان [illegible] چون آتش

[illegible] زبان [illegible] دارند [illegible] ندارند [illegible] [illegible] خود بر [illegible] [illegible]

وسلم [illegible] انسان است [illegible] صفت [illegible] انسان است که در کتاب [illegible] [illegible] واقع

که [illegible] و [illegible] الناس باشد [illegible] و [illegible] که در [illegible] در [illegible] انسان کامل [illegible] نقطه

[illegible] است [illegible] [illegible] نقطه [illegible] [illegible] خود [illegible]

و [illegible] است [illegible] که از [illegible] [illegible]

[illegible] دست [illegible] جام [illegible] بزم شهنشه زده ام مست [illegible]

اگر بگوئی که در قرآن [illegible] است [illegible] بالباء [illegible] الوجود و بالنقطه [illegible]

المعبود جواب گوئیم که [illegible] است [illegible] انسان [illegible] [illegible] است و [illegible]

حالات و بوجود ذاکر نیست علی منه والمنظور آنا دعا من نزد واحد و بر کردن با ول ذکرم تعقل الحق نه دای بصورت تعقل الحق
تعقل
آنا مرامت و مکر شد یا بن باشد و در مدت است که منا اعتمال بود ماده فی معبود و ناد بود باد و آگاه باشد کدان که شده دی و آن حاضر

امروز دوان ابنده دخرو ات و انا صر بیایند شدا درست بس بنا پنا آمد در آن دیگر قبض شی و از تمام است فانات که از گفت

سبب و عالم نقوش همین عوملکوت ذکر ما هذا الذنت تا کلی تکلمذ را ایام گشت و اتولعقه یوم حساد در استجوا الخیرا

و سارعوا الی مغفرة و سبقوا السبق المؤذون و از رباعیات شیخ المشایخ ابو سعید بن ابی الخیر است شب که نی تبی برخیزد

وز روز جوانی شب برخیزد بیدار و مکن که مردم از ارز تو در زیر لحد پای برخیزد جای به کر خواب کردم کرد بدی به پیری

که ذکر ان الله الله بر دعوی کرد که مر لای منه ماده قوم جاری است بذکر لا اله الا الله چرا اختیار کرد ابو طلحه انه گفت دای

نورچشم منا ادمو بیابد قدرت اوست مبتدم که تحقق الله الکریم معبود نبود و تصور کردی کل شی هالک الا وجهه و خوش ندارم که

خلقه کرد و لا و دخنکه و نفی بود بل اشاره بحقیقات الحق الا الله بود انفاس [illegible] ای ما الیات نکنه بود منظور

بر تن بهر هست از برای کلمه منفیه در ذکر خفی عزیز بود و در بیان لا اله الا کلمه توحید گفتیم که لفظ لا ابتغیها الا امور اعتباریه

و نمودهای سرایه اندر میخورد نه بار حبوقد وجود بود بود وی بر وفات دولت و ما این پس حق نفی است که اشارت و منفرد و لی الا

الذکر حکیمه نیست ای عزیز ان حکیم بدانند انجاد کرده ایشان را به طبیبه در خدا شابسته نیست که چند چه را که ملکه هیبت بار و

و سوز بگر بد طبیب عشق را دکان که اهل است علاج او که و برایه ذات است و چه مسیح و هر اطلاله تطبیب باید کالمیت بین یدی

الغسال بود و اما منه اثر الطلوع بنعا به رحمه اجناس نرگیه الشکه الا الفیه بصاحبه و لا ان فنا به منه نور و پس چنانکه

در فرق که طلوع و زوال معتبر است همچنین در ذکر خصوص نامه در افنا قلم و عقل باید تربیت شود و انه حکیم بنا شد و عالم

او دنیا ننمی که ره در نشری که طلوع علم و عقل بنعا به تعالی عین طلوع کام و عین کلمات بنا بر این که دوام در علوم بحقیق کرد در نظر باشد

انا سرار الحکم رسیدی پس اگر علم حجاب کمال نرسد و باید در انعامان از انواع بحال است و لانه نفرج من فعل نفسا فکانما قتل الناس

چهارم مسئله شرایط زکوة نقدین نصاب است و مسکوک بودن و حولان تمام شدن حول که وقت تعلق وجوب زکوة است باهلال ماه ثانی

عشر است زیرا که حول معتبر در وجوب زکوة حول لغوی است و مطلب از نقدین را دو نصاب است اما نصاب اول طلا بیست

دینار است و قدر مخرج از آن بر زکوة نصف دینار و نصاب دوم آن اربعه بعد از بیست و قدر مخرج از آن بر زکوة عشر دینار است و هم

چنین اربعه فاربعه و در ما دون بیست و ما دون چهار تا چهار سنخ در هر مراتب و نصاب اول نقره دویست درهم است و قدر

مخرج از آن پنج درهم و نصاب دوم اربعین بعد از دویست و قدر مخرج یک درهم است و هم چنین اربعین اربعین و ما دون

دویست و ما دون چهل در هر مرتبه چیزی نیست و ما در زکوة نقدین قدر المخرج ربع العشر است چنانکه پوشیده نیست و اینکه

گفته شد اگر بگوئی قدر مخرج عشر ربع است انهم بیاست چنانکه ربع بیست دینار پنج دینار است و ای ده یک آنست و قدر مخرج که

نصف دینار است عشر آن پنج است و ربع اربعه یکی است و قدر مخرج عشر یک ربع دویست پنجاه درهم است و عشر پنجاه درهم

پنج درهم و ربع اربعین ده است و عشر ده یکی است همچنین پس اگر از نقدین در نزد شخص است که علم بمقدار آن ندارد پس از آنکه

علم داشته باشد بلوغ آن نصاب را ربع عشر یا عشر ربع از کل نقدی که ادا کند بیست سر الحساب بعد از بعد آن و ما یخرج بسیار

چنین نصاب حاصل است و این در طلا دینار است که طلا دو قدر مخرج هم کسر باشد کامل عشر ربع که نصاب اول طلا مرحمتی

بر پنج اربعه است و چنانکه مخرج همه زکوة اربعه بر عشر دو نیم دینار است که عشر دو هم از آن ... عشر یکی دینار ی

افتد چهار دینار و عشر است پس نصف دینار که زکوة بیست دینار بود پنج عشر نیم دو دویست درهم که

نصاب اول نقره است پنج اربعین است و قدر مخرج همه زکوة اما بعین بود از دویست چنانکه یک درهم بود در دویست

درهم باز در هر اربعین یک درهم از پنج درهم می افتد پس که با نصاب دوم عشر یک درهم اربعه است و دو ... همه اربعین است پس

اربعه و اربعین ... کامل ... و اعتبار ... دینار ... اربعین است و اربعین ... اربعه و در ... تمام ...

... مرحوم ... در مرتبه اول عدد دوم ... اربعه ... است ... کامله ... الکم ... بخود

بلا اله الا الله و بعضی علما در مراتب توحید است توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال و بعضی در تجلیات

اما به ذات تجلی ذاتی و تجلی صفاتی و تجلی افعالی و تجلی آثاری و بعضی عدد عوالم [illegible] چهار است عالم لاهوت که عالم اعیان ثابته است

و عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ناسوت و نیز عدد عرش چهار است عرش عظیم [illegible] عرش مجید و عرش [illegible] منتسب کنند تمام

ظهور بر غیبات است و عرش یعنی قلب المؤمن عرش [illegible] ارکان [illegible] چهار است [illegible] وجود منتسب ارکان [illegible] رکن

اسود و رکن اخضر و رکن احمر [illegible] قلم و لوح [illegible] عقل هیولانی و عقل بالملکه و عقل بالفعل

مستفاد [illegible] باعتبار وجود [illegible] اما باعتبار [illegible] تعقل [illegible] احساس [illegible] وجود [illegible]

وجود خارجی و وجود ذهنی [illegible] اگر ذهن [illegible] از اذهان [illegible] توحید کلیه

[illegible] وجود [illegible] سلسله [illegible] وجود خارجی [illegible] تسبیح

است و در اخبار وارد است که [illegible] سبحان الله اشارت است

[illegible] الحمد لله اشاره است [illegible] لا اله [illegible] جمیع [illegible]

جمیع کمالات [illegible] لا اله الا الله توحید است و الله اکبر که معنی اکبر [illegible]

است و دلالت [illegible] دارد توحید [illegible] است که [illegible] چنین [illegible] نه چنین [illegible]

[illegible] معنی الله اکبر من [illegible] و نیز علما [illegible] که از [illegible]

[illegible] عدد [illegible] چهار [illegible] که زوج الزوج اول است

و مظهر [illegible] الساکلین [illegible] اعداد [illegible] متعلق [illegible] است که [illegible] اکبر است چنانکه [illegible] متعلق

[illegible] متعلق [illegible] است از [illegible] اعداد [illegible]

و باید دانست که عدد [illegible] است و حرف [illegible] عدد [illegible] است که [illegible] دلیل [illegible]

۴۴

است و ختم [illegible] هادی و مهدی [illegible] است و [illegible] اربعین چون علامه [illegible] است تکرار در این

از [illegible] در اربعین است [illegible] نطفه در چهل شبانه روز علقه شود و علقه در چهل شبانه روز مضغه و مضغه [illegible]

جنین [illegible] آنکه گفته است [illegible] خود [illegible] در [illegible] بیان [illegible] اصول

مواد [illegible] بانجم [illegible] تمام مراتب [illegible] عرفان گرفت چه حکما فرموده اند که [illegible]

بکمال [illegible] خواه نظری و خواه عملی [illegible] معنوی [illegible] الا الله [illegible]

است که من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و عدد میقات موسی [illegible] چهل بود کما قال تعالی و تم میقات ربه

اربعین لیلة [illegible] پیغمبر [illegible] انبیاء [illegible]

عباد الله الصالحین [illegible] حضرت [illegible] بودن این

تخمیرات [illegible] چنانکه در حدیث قدسی است که خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا

[illegible] آدمی [illegible] از عناصر [illegible] افلاک [illegible]

[illegible] از فلک شمس [illegible] افلاک [illegible]

[illegible] الله [illegible] چنانکه [illegible] است [illegible] چهار [illegible]

[illegible] نباتی [illegible] حیوانی [illegible] انسانی [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

است [illegible] است [illegible]

اربعون و هجینی از حروف الف یک است و یکم هم است و ربع نیز از نسبت عشره هم است برای عدد شرعی که اربع ابتدا به کسور
نسبت از معمولات اضافه اند و از جمله پای ربع النفس که تمام اللاهوت از عوالم اربعه که مذکور شده و مقام سوم من الله است که اسفار
اربعه است مبانی لقا است که الوصول به معمول یعنی در ربع اربعه یعنی وصول که کعب به وجهی از اسباب اسماء صفات نماده عالم بدیع
است و هم از اینجه هم اعلم به مرتبات لقای ما به و ذا کامل است به سبب معرفت و ذکر شیء که بود انبیاء کمل المنتهی
نیز ربع مسکون مسکن انسان است که ادمی نوع ما بود و نیز جمع عدد کامل در تکمیل اسماء که اربعه عشر کامله است و هم
راحت که تمام با کامله موصوف شده و به عدد حضرات خمس است در بدن و لعدد معبود که حضرت احدیت و حضرت واحدیت و عقل
جبروت و حضرت ملکوت و حضرت ملک باشند چنانکه در باب اسمی نیز اشاره رفته است پس حرف عشره مبنی که ایشان مرتبت در نوری
معبود با اصلی مراتب در قوس نزول با مکان عدد که موجود انسانیت را شکل دو قوس نزول و صعود تفصیل گذشت مسئله شریف از کلی
است
انام ثلثه جای ما انسان است که مرتبه سوم گویند که ذی الاسماء ارکان و لست و الملوک و حول است بنوری که گذشت شباب
پس برای شرف دوازده انساب است و برای گوشه پنج برای کار و عدد تفصیل این نسب و تعیین و ترجیح و کم گفته ایم
ذکر
در کتب مبسوطه نظر شروح است و ما نیز در رسائل منظوم تحمیلکرده ایم و ابنی الی با عداد ذهب به جای مکتوب شده اما
عدد دوازده عدد کامل است که عدد حروف کلمه لا اله الا الله است در رقوم مسلمات و نیز عدد حروف تکوینیه ذات
است در کتاب مبین وجود که اوصیاء حضرت خاتم دوازده معصوم باشند چنانکه در انبیاء ماثور است که اوصیاء هر یک از
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی سلام الله علیهم اجمعین نیز دوازده بوده و عدد اسباط دوازده است و نیز عدد حروف کلمه
شهادت مشتمل بر رسول الله دوازده است و نیز بروج سماویه مؤثرات در عالم کون و فساد بحول الله و قوته دوازده اند اما عدد
پنج پس انهم عدد کامل است و دایره عدد است شبیه بالاباره متداره که افضل اشکال دایره است که حق تعالی با جرام
انبیاء عطا کرده بسبب اعظم به اسم دایره است و نیز عدد مستدیر گویند که پنج را که در نفس خود ضرب کنند در حاصل آن

بر بالا بر میانه که یکی پنج در پنج بیست و پنج بیست و پنج در بیست و پنج مشتمل بر صد و بیست و پنج بود و که هر چند در مراتب

دیگر هم بیفزاید همچنین است و بسیار که حرف آن است هاء هویت که اسم اعظم است و هو الهو جاری بر انفاس

حیوانات است که همه ذاکرند اگر خواهند و اگر نخواهند و در هر حالت ... چو بهر نفس برود بیفزاید در همه بر نفس هاء هو

و صورت که شبیه است در این عدد اربعه است که غیر متناهیه است گاه که در این نویسند اشاره است بجلال و جمال هو که

که یکی این نویسند اشاره است باینکه جمال او عین جلال اوست و جلال او عین جمال اوست و در اول هو و هادی و آخر الله

داعی و دائم بر تکرار که ... و اما عدد ده که اعداد است که اول اعداد است و نسبتش بواحد نسبت صادر اول است بحق

حق جمیع مبدأ المبادی و ساری است اشود در همه مبادی و نشات و مراتب و کائنات قال الله تعالی و من کل شیء خلقنا

زوجین و این زوج در نظام حق هر ثانی از دو ثانی است چنانکه گویند زوج و زوج ... زوج العقل و زوج النفس بر حسب

و ... از زوج که بنده هم دو تا را خواهند و هر ممکن زوج ترکیبی است و جودی دارد و ماهیت و وجود شی و ماهیت او النفس و

و امکان و صیانت اخری که هر ممکن مرکب است از کلی ... که ماهیت مبهمه باشد و از هویت شخصیه که ... وجود حقیقی باشد یا از ...

و ما بالفعل یا از ... ذاتی از حیثیت ماهیت من حیث هی و از حیثیت استناد بعلت یا از لیسیه ذاتیه و الیسیه غیریه و ماهیه

نیز ترکیب دارد از جنس و فصل و بالجمله اثنینیت و ترکیب لازم سلسله موجودات عالم امکان است تا منتهی بترکیب از جانب

وتر و واجد و انتساب ترکیب از هیولی و صورت بلکه ... تمام تعبیر که ... عبارات ناشی و حسنک واحد بکتابی عمار

کون ذاتی دارد و صفتی و اسمی دارد و ... بر هان که ... اسمی ... ... اثنینیه

بحسب مفهوم است و ... کیفیت اثنان ... اعداد و ... مواد ... است ... تجلی ... ذاتی چنانکه

کون وجود واجب است با ممکن ... عالم ... است یا عالم ... و ملک است با ملکوت یا ... و ممکن ... است

یا ... مانند ... والله اعلم الله تعالی ... در بیان ... ساری در جمیع ذرات ... و ...

اوده

فرموده وجود ممکن منقسم است بانواع و دهند هر یک بادهری و زمانی و نظام جمیع سلسله بادو و سلسله بود و قوس نزول و قوس

صعود موجود ممکن هیولانی و عنصری و نوری جسمیه و مقدار و نور مطلق باطن [illegible] و خواص بیرون از جسمانیه و الماهیه و دیگر

نجوم و [illegible] و جوهر [illegible] و هیولانی [illegible] و عقل و نفس و هیولانی بود و ماده جسم [illegible] و عنصری [illegible] کوکب فلک

و فلک [illegible] الا [illegible] خارج الملک [illegible] و کوکب [illegible] و عنصری [illegible]

و هیولی بلکه انثی و انسان و نفس [illegible] و بدن جسمانی و نفس [illegible] و قوه عاقله و [illegible] و تجسد [illegible]

و منقسم و ادراک باحساس و تعقل و احساس [illegible] باطنی و [illegible] عنصری و انطباعی و [illegible] و تصور و تصدیق و ارکان

کتابیه و تعقلیه و حروف [illegible] و مرکبات و هر کدام [illegible] که [illegible] وجود [illegible] زوج [illegible] الزوج

و زوج الزوج [illegible] فرد [illegible] على التسلسل [illegible] که [illegible] ترکیب [illegible] وجود کلیه و [illegible] تعقلیه

و [illegible] از مواد [illegible] ساری در جمیع [illegible] که [illegible] السنه [illegible] است و [illegible] علاوه

انسانی است که در [illegible] بسمله [illegible] حکم است [illegible] و باقی [illegible] از اسماء [illegible] جا دارد و [illegible]

اشارتی [illegible] که [illegible] حادث است [illegible] و [illegible] گفته اند که بالباء [illegible] بالنقطه

تمیز [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده همه آنچه در قرآن [illegible] در فاتحه است و آنچه در فاتحه است

در بسمله است همه آنچه در بسمله است در بای بسمله است و انا النقطة تحت الباء [illegible] انسان [illegible]

[illegible] که [illegible] اند که [illegible] ذکر [illegible] کتابت [illegible] و قسمه [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] در این [illegible] الله [illegible] زیرا که باید [illegible]

این [illegible] مؤلفه [illegible] که [illegible] بسوی جهاد [illegible] از زکوة برای ایشان [illegible]

[illegible] و [illegible] در نزد اکثر فقها [illegible] رحمه الله علیه [illegible] شرط [illegible] اند و بعضی [illegible] اجتناب از کبائر

ما اثر او دانسته مثل ثواب است که ثمره آن ثمرات است و فنا بی نور ایمان خاصه و همه اعمال بلفظ مؤمن مردن است بعد اثر او دونند

ثمر از آن موجب سقوط نشود بلکه باعث بطلان ثمر او اگر شرط ابتلا و نیز ثمر است که مستحق هاشمی نباشد مگر آنکه ثمر کریم

هاشمی باشد پس ثمر در علاوه آنکه این مثبت صنف بعد اهل ثواب بهشت است و اعمال با ایمان موجب دخول بهشت میشود و ثمر

عدم اثر اعمال الله آنکه نور ایمان کلمه مدعی برای بودن به نظر مسئله حبط ذکر شود و کلمه معینه نتوانند برابری کند با نور ایمان که منع

جو مستحقی کند چه ایمان حق داری هم در تمام احوال چنانکه در اخبار آمده که فلان بر جلاله حقوق را بالسویه قسمت فرموده مسکنه

و فقرا ز منع مانع از زکوة و بجمله بجا است چگونه با نور ایمان ممنوع باشد از حقوق فقرا و در آثار الله و که حب علی حسنة لا نضر

مع سیئة اگر ما نان ما ایمانی ما نزد می و ترا لبنانی از چه جاه مدح الله و نفخت فیه من روحی و چه جای عبارت در ما نزد

عملی که لا یملک شیئا در حقیقت مال مولای که او مالک ملک و ملکوت است بلی به ذاتی فی نفسه مطلوب است که اهل

ثامت السموات و الارض دیگر آنکه ما به متعلق با علما ما الله لی و لو فنا فی بر کل است که کبر و ترسا نلمبه خرد داماد

باعث ملکات است و در به نکنند در رتبه وار دیگر در ترسا بر دو نیز به از شغل طلبه بودن برای عبد مکلف باقی باشد

هر مؤمنی و باید بعد از امکان متعلق چه با بعد اولاد غیر عادل متفق علیه او باشند چنانکه صغیر و کبیر مؤمنین متفق علیه

در کتب مسنده با تفاق جمیع فقهاء رضوان الله علیهم مسئله آنکه در زکوة مطلوب است از فطر بمعنی خلقة است یعنی زکوة الابدان

با از فطرة بمعنی دین و اسلام است یعنی زکوة الدین و الاسلام را اینجا چند سؤال است که چه بلا هد و که بلا هد و از

جانبکه بلا هد و یک بلا هد و چند بلا هد و کی بلاهل و بعبارت دیگر پس که عربی منظوم است تم من یتمن من عمن من

و کم من متی من لمن من جیش جنسش ثلاث انواع از فطره طهور اما اینکه بلا هد یعنی بر که واجب است بر حر و غیر

عبد و بر بالغ عاقل نه بر صبی و مجنون و بر مالک قوت سال خود و عیال نه بر فقیر و اما آنکه از جانبکه بلاهل از

خود و عیال خود بدهد چه غیر تا نشده معیره حر و مملوکش چه عیال مشرق و چه عیال کرخیک بجای زده چون ملک

دولتابد

و علامت دوام روزه عرض بیان دارا یکه به بدهکار متعین [illegible] دارا چند بدید تدریج [illegible] که یکمن [illegible] باید [illegible] که وقت

تعلق وجوب و [illegible] وقت [illegible] است بمستوفی وقت وجوب در اطلاق شوال مستیحق [illegible] بودن پس اگر بعد از [illegible] تعلق

دارا د بعد استغراب [illegible] واجب نخواهد و اگر بعد در شود [illegible] اسباب [illegible] زوال [illegible] مستحب [illegible] وقت

اعلی تا صلوة عید است و در خبری وارد است که اگر [illegible] از بیرون شدن بجانب عید فطر است و اگر بعد [illegible]

صدقه است [illegible] از جمله [illegible] از احکام حکمت [illegible] است از موجبات [illegible] است [illegible] است

[illegible] و اساس [illegible] و [illegible] به سوال [illegible] بودی [illegible] نبودی [illegible] وحدت نمونه [illegible]

[illegible] وحدت انسان کامل که بار تکمیل زیردستان را بر کاهل خود می کشد [illegible] است [illegible]

با خلاق [illegible] معنی که بمقتضای [illegible] موجودات [illegible] وجود [illegible] کمالات وجود [illegible] وارد که

اصل وجود [illegible] با آنکه عین وجود [illegible] نقصانات و جهات [illegible] موجودات فی ذاتها و صفاتها [illegible] صفات

[illegible] و سبیل [illegible] که [illegible] در [illegible] وجود [illegible] کنند [illegible] ندارند [illegible]

[illegible] اسرار الصیام صوم کف نفس است از مفطرات معهوده با نیت [illegible] باید کرد

[illegible] که [illegible] ماه [illegible] کند و اکتفا [illegible] مفطرات [illegible] الما است [illegible]

داشته اند [illegible] باقی ماندن [illegible] نیابت [illegible] بعد از [illegible] دوم [illegible]

احتمال [illegible] کتاب از [illegible] اهل [illegible] درست [illegible] اختلاف است [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بخواب [illegible] قوله تعالی یا ایها الذین

امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون [illegible] ایاما [illegible] اخری [illegible]

[illegible] فمن [illegible] منکم [illegible] چنانکه [illegible] که

۴

[illegible] ملائکه [illegible] علم خدا [illegible] داده [illegible]

فرموده بلکه جمیع عبادات برای اوست چنانکه خانه را اثاثیه نفیسه زینت داده خانه دل را به چه [illegible] با آنکه همه اماکن و مساکن

ملک اوست زیرا که مؤمن کف است و ترک شهوات و سری است نه جهری و مشابه خلق نیست مانند اعمال دیگر

و در این باب تصدیق [illegible] است و در حدیث نبوی است الصوم جنة من النار و جنة بعضهم سپر است و [illegible]

[illegible] باطن [illegible] که شهوات الشیطان [illegible] و بالاتر [illegible] در وجود آدم معرکه قتال و جدال است

بحسب [illegible] نفوس سکانه لوامه و مسوله اماره [illegible] شیطان خارجی سبب [illegible] خانه در پهلو نشسته

تو را خصم بیرونی در بر بسته [illegible] کرده تو از خصم بیرون [illegible] کرده حال آنکه گر شود دشمن درون

نیست باک از دشمن بیرونی نیست پس شهوات همه نیران و اسلحه اتباع شیطان [illegible] به سبیل توسط

زیاد می‌شود چنانکه حضرت رسول فرموده ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع و نیز فرموده

لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی الملکوت السماء بلکه [illegible] که همه اثرات [illegible]

است روزه را باطنی خفایی است معنوی [illegible] پنهان کرده [illegible] ترجیع

چند [illegible] غنچه [illegible] باشی که [illegible] از تو [illegible] سبحان [illegible]

از خودم [illegible] بکذرم و از حضرت امام

محمد باقر [illegible] مروی است که بنی الاسلام علی خمسة اشیاء علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة و احادیث در

فضیلت صوم بسیار است [illegible] ملکات [illegible] است

[illegible] حدیث است که تخلقوا باخلاق الروحانیین بلکه حدیث نبوی

که تخلقوا باخلاق الله و از اولیاء ماثور است که [illegible] الحکمة [illegible] الغفلة الی [illegible]

از

از سیاحت شرب مدام زیاده [illegible] شرب مدام با خراب زیاده [illegible] خراب از عمر حساب نشود چه خراب برادر مرگ است

کرده خراب استعمال نشود چنانکه در مرگ [illegible] از علم کوتاه است از اینست که مولانا امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اذا مات انقطع

[illegible] انا منقطع الیوم [illegible] چگونه [illegible] دست [illegible] ملائکه [illegible] تسبیح است

انسان [illegible] دائم در کار [illegible] در [illegible] اکمل [illegible] در جنت

مرتبه [illegible] است [illegible] انجام [illegible] کسب [illegible] اشتغال [illegible] انجام اشتغال [illegible]

ای [illegible] کی [illegible] الخلق [illegible] کی [illegible] روحانیه [illegible] کنند و معارف اندوزند

[illegible] المشاهدات [illegible] [illegible] در [illegible] انسان [illegible] خالی [illegible]

اجلالی کنی [illegible] از شیر [illegible] باز کن [illegible] باملاک [illegible] حسنات الابرار سیئات المقربین [illegible] افعال

با [illegible] راقصد کنند [illegible] تخلق و تحقق است پس در [illegible] بامر [illegible] الا بالعلم [illegible] کنند و [illegible] که [illegible]

مقصود [illegible] اینجاست که [illegible] است در مقابله [illegible] که [illegible] است چنانکه از اول [illegible]

چندانکه خدا [illegible] است [illegible] تحقق [illegible] هر [illegible] شرع [illegible]

کن این [illegible] از [illegible] طفل [illegible] تیغ چه [illegible] از [illegible] که [illegible] طفل [illegible]

[illegible] ذو الفقار [illegible] و در انسان [illegible] العلم [illegible] الاطراف [illegible]

[illegible] را [illegible] اصوم [illegible] که [illegible] امروز را [illegible] و شب [illegible] حرام است و از غوایت و غایات

بالوزن [illegible] ابناء [illegible] از [illegible] بلوغ [illegible] باخبر [illegible] کنند [illegible]

و [illegible] احوال [illegible] سوخته [illegible] از شمع [illegible] بسوز [illegible] حق [illegible]

شناسند [illegible] که در کنار [illegible] و اما [illegible] از [illegible] که [illegible] را بر نفس اما[illegible]

در صوم ... به معنی لا یطعم اکثر ... اما علم خواهد بود و انما الاعمال بالنیات صوم را نسبت به خود داده و الصوم لی

فرموده با آنکه همه عبادات برای اوست چنانکه خانه را با آنکه خانه‌ها به خود داده ... دل و چه ... با آنکه همه اماکن و مساکن

ملک اوست زیرا که صوم کف است و ترک شهوات و سری است که جز ... مشاهده خلق نیست مانند اعمال دیگر

و در این معنی ... است و در حدیث ... الصوم جنة من النار و جنة ... سبب است و اتقی اختفائی

نار ... باطنی صوری که شهوات انسان در ... با آنکه در وجود آدم معرکه قتال و ... الا

بحسب ... غلبه ... مسکن ... بیت ... خانه در پهلو نشسته

تو ... در بسته ... خوان ... کرده ... بیرون ... کرده و حال آنکه گرسنه و دشمن در

نیست ... دشمن ... نیست پس شهوات همه ... و اسلحه ... شرب ... سبیل توسط

... چنانکه حضرت رسول فرموده ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع و نیز فرموده

لولا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماء ... بلکه ... عقل ... که همه ... است

است و صوم ... است مثنوی ... مانند ... بجمال ... کرده ... بال ... که من ...

چند ... از پرخوردن ... ماه ... باشی که من ... سبب ... ما صبر

از خود ... و بس ... ایشان بگریه کرده‌ام ... بکذرم و از حضرت امام

محمد باقر ... مروی است که بنی الاسلام علی خمس اشیاء علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة و لهذا حدیث در

فضیلت صوم بسیار است ... صوم ... از ... کمالات نفوس ... است و موجب استعداد است از حضیض

... نفس ... و حدیث است که تخلقوا باخلاق الروحانیین بلکه حدیث نبوی

که تخلقوا باخلاق الله و از ... که ... کتاب ... الحکمة ... البالغة ... الی زبان

از

از ما مانند شرب ما و نادم ... بعد شرب ما و از خواب زیاده ... از حساب نشود چه خواب برادر مرگ است

و در خواب استیلای نفس ... باشد ... مرگ ... از ... که مرتبه امیرالمؤمنین ... اذا ماتوا انتبهوا

مستیقن ... اما منزل النوم ... الطالب ... چون ... ملائکه ... بر ... تسبیحات

نسان ... حال ... در کار ... اما ... اکثر ... اهل دانش در همه

هر چند ناجی است ولی ... امام ... کسب ... اشتغال ... امام اشتغال ...

ای مسکین ... الملوک ... که ... تا ... صبا ... و ... کنند و معارف الله ...

... ما ... پس ... بر ... که تو ... ایشان خالی بر ... دها

اطفال ... از شیر ... از ... بعد از ... املاک ... حسنات الابرار سیئات المقربین چه ... بعد

با ... سعی ... کنند ... خالی ... است پس ... که الحلم ... کنند ... که ...

مقصود ... است که ... است ... که ... چنانکه از اول ... خیر ...

چندانکه ... است ... باید ... شرع ... کرد ...

... از ... که چون ... در ... شود

... انسان ... الحلم ... الاطراف ... مجاری

... آل ... که ... روز ... شب ... است و از خواب و ...

بالور در ... ایام ... از ... ما ... باطن ... که ... بر ...

در ... احوال دل سوخته دانند از شمع ... سوز جگر ...

شناسند ... چه دانی که ... کار ... ما ... که ... بر ... نفس ...

و مسول خود بنک گرفته اند را کتاب بقدر حاجت و سد اخلاق کنند گویند چگونه زیاده روی جایز باشد الحمد [illegible] مسموند

خاصه سوقیه و ضبط لغت بسم حق اللغة و حق التسمیه از فواید مساکین که می بینند و استشهادی کنند روی دهند و گواهی [illegible] اعاده

باب چشم کرده کنند نان انبان و اهل ادب لغة [illegible] جمله هر کس [illegible] سوزاده مردم و مثل آنکه حق اهل [illegible] شده

کی دو وللباس و [illegible] اضطرار بر قدر کفایت [illegible] کسی نیست و حق ان شاء الله [illegible] که سابق گفتیم و علی الله قصد

السبیل و تبعیت شرع مطلوب و طریقه من خوی مذموم الغلبانه [illegible] باشد است کامل مکمل اللهم و فقنا [illegible]

کم خوردن است چنانکه در رسوم شرعی انابت با امساک از شهوات [illegible] نفس از دوام رغوات کرده [illegible] شهوت سامعه [illegible]

حرام طویل از برای که همه زبان بستند دانی و زبان چه شهوات است که گوهر سبب در سخن و سیاه بد [illegible] و [illegible] کنکی به انسان کوهی

و جهت [illegible] که گوید فرج [illegible] کرده و تراد [illegible] هر کس از آن بدر بگذرد باید [illegible] کاو و دریده

زمودن من وفی شر [illegible] و تبقیه و فرقه [illegible] الشر [illegible] اول بلد [illegible] ذالبحیه و لوا زبان بر درد [illegible]

الاثم [illegible] است و چگونه در انجیز ها [illegible] و هم در کذر [illegible] و چون [illegible] مبکی [illegible] شود که

جملة هم ذکر بالله کرد خوابی بود و چون اضغاث الملال [illegible] کرد [illegible] هذا النجاب بیان [illegible] یادنا

کو هر کران بهای [illegible] است در [illegible] نفرموده [illegible] مشغول باشیم

چون [illegible] کم غفلة و [illegible] من [illegible] بالعلم [illegible] کسی انفرد [illegible]

همه [illegible] کمند و لی [illegible] کرانی هم [illegible] ایشان بد

چه گرا اسباب مناسب [illegible] چون [illegible] شود که [illegible] است [illegible] حرمت [illegible] الادب

[illegible] بصورت معصیت زنده [illegible] و اگر عاقل [illegible] است [illegible] ملک اکرانا [illegible] است

[illegible] در همه [illegible] کم [illegible] است [illegible] کرجانان من انباست خودم [illegible] انبا

بابد

باید از شهوات و تعلق و شهوت کسی که با نفس و هوی [illegible] و اگر [illegible] چشم از جهان بندد [illegible]

جان کسی [illegible] کسی که دل بر [illegible] جان نبندد [illegible] بلکه جایی که او باشد که دل بر این [illegible]

[illegible] این شان اهل عشق و تقوی اخص است [illegible] از اهل هدی و تقوای خاص است باید بداند که [illegible]

[illegible] که [illegible] حزبه حسبه [illegible] که [illegible] است [illegible]

اللذات الموت [illegible] و [illegible] گفته است خوشی باشند اند در ازل جام

عشق [illegible] عشق دای صورتی [illegible] احوال است که [illegible] نسبت عشق

حقیقی و از [illegible] حیات جاوید در علم صورت [illegible] خواسته است و از آنچه گفتیم واضح که حیات جاودانی صورتی هم اهل

صورت [illegible] و اما بر اهل معنی این [illegible] فانی [illegible] جاودانی بلکه فانی [illegible] موجب بی

نیازی است [illegible] حکایت کرده است که خضر [illegible] از او [illegible] حیات [illegible] گفت میخواهم [illegible]

هم باشیم [illegible] گفت چگونه مصاحبت [illegible] دو حال [illegible] تو آب حیات خورده و حیات جاوید [illegible]

جان گفته [illegible] حیات [illegible] بالجمله حسن و جلوه [illegible] مشتهیات [illegible]

و هر چه جلوه [illegible] است زنهار دل بدان [illegible] که چون [illegible] نفس [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] و چون [illegible] سوم [illegible]

کنند و [illegible] مشتهیات را و بالجمله [illegible] سه درجه است صوم عموم و صوم خصوص و صوم اخص خصوص اما

صوم عموم پس آن کف بطن و فرج است از مفطرات معهوده و اما صوم خصوص کف سمع و بصر و زبان [illegible] سایر

جوارح است از گناهان چنانکه حضرت صادق [illegible] فرموده [illegible] صوم اخص الخصوص

کف قلب است از جمیع ما سوی الله [illegible]

وما ورای حنبل اخوتنا انه مسئله از این است در صوم واجب بلوغ و عقل و خلو از حیض و نفاس و عدم سفر و عدم ملحقه مرض
پس اگر طفل رسید بالغ شد یا مجنون افاقه یافت ... باید قضا کند و اگر مسافر بیاید ... باید پیش از زوال ... نکرده
با نیت ... است که نیت صوم کنند ... در ... ماه است ... معنوی
که موقوف ... است ... اجمالی ... حیوانات می بینیم که ... برای ...
... علم ... و ذکر ... زنان و مردان از جمله ...
ان اشاره است ... که ... اند ... زنان و عدم سفر و توسعه از جهت
واسعه است که فرموده یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ... ما جعل علیکم فی الدین من حرج ...
چون ... باشد یا چون سفینه ... برای ... بر ساحل ... پس او در
... واجب است ... بدن ... من ...
که ... از ... کنند اند ... ثواب ... روزه
... اند ... به دهان ... بر ... ذکر خدا
... است مسئله کفاره ... صوم در روز رمضان ... است یا روزه
... مسکین ... ترتیب ... اگر ... افطار کند ...
... است ذکر ... در قرآن مجید کما قال تعالی فی
سورة محمد صلی الله علیه وآله والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم وأصلح بالهم والذین کفروا
فتعسا لهم وأضل أعمالهم ذلک بأنهم کرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم ذلک بأنهم اتبعوا ما أسخط الله وکرهوا رضوانه
فأحبط أعمالهم إن الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا وسیحبط

الا لهم المغفرة من ارباب اشکال بتحقیق پیوسته کنند و دفع افعال القبیح است و نوع ظاهر کان فعلاً مستند بمصالح بیرون حفظ

منزه عقلا و جسمانیا تام عرفی شده بالله جهة مستند انست و جنبه وجه چگونه نفی می شود و حال آنکه وجود حقیقی کاشف

از وجه باشد چنانکه در ابواب سابقه دانسته و چون که در مرتبه از نفس الامر واقع شد از مطلق نفس الامر خارج نباشد که

از نوع الجهة با انواع جمیع افراد انست مختص بتحقیق [illegible] چگونه حسن منفی و حال آنکه جهة مقیده دارد: پس جهة شاه

خبر دفله نور و جسمانی ملکوتی شود دیگر آنکه علم آنکه [illegible] بر [illegible] کذشت که وجودات اعیان معلوم حقیقه پس جملة تکوین

چگونه باشد و اغلا آمد اشکال آن باشد که هر موجود ممکن در هر سلسله جهة طولیه و جهة عرضیه و طولیه جهة نزولیه و جهة صعودیه

و عرضیه جهة وجود است و جهة مادیات عرضیه وجودی و جهتی دارند و آن وجود اضافه بمهیات خود دارند و آنانند که حق دارا

و آن جهة کلی اند و وجه الحق الذی اشکال انست و این جهة نورانیه و وجه الله انست کما قال فاینما تولوا فثم وجه الله و در جای دیگر

وجه المضاف و وجه النفس مقصود است [illegible] نظر [illegible] از غفلة و جهالة واقع [illegible] انما عکس این است

و این حجابات [illegible] و خفی است و [illegible] در [illegible] سلسله [illegible] و [illegible] است و [illegible] سلسله

صعود جهل در از اعمال عالم است که [illegible] وجه الله [illegible] باشد زیرا که هر گاه توجه [illegible] محبوبه

لئن [illegible] ان الله یغفر الذنوب جمیعا [illegible] خیط [illegible] باشد [illegible] نهانی که

نفس [illegible] وجه الله [illegible] می بینند و [illegible] حال آنکه از [illegible] عمل تا [illegible] هبای [illegible] وجود [illegible] وجود

هبای [illegible] و [illegible] وجود [illegible] وجه [illegible] فاینما تولوا فثم وجه الله [illegible] در حقیقت [illegible] الله [illegible] و خدا [illegible]

گویند [illegible] است [illegible] که [illegible] وجود [illegible] است [illegible] وجود

[illegible] است [illegible] ظرف [illegible] بلا [illegible] وجه [illegible]

از [illegible] چنانکه امیر المؤمنین [illegible] الله قبله [illegible]

بود کر این نشاده در چکونکی سید شهداء انه بحسبه مصوزایها الغیرک من الجهور مالیس لک الدعاء و سابق نقل کردیم این و امثال

این را در حق فرموده هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم و تقریر است که مسند معروف بلام محصور است در مسند الیه

و اکر نباشد مکر بکل شیء علیم قرینه کافی باشد در اثبات مطلوب چه علم او حضوری است و صفات نفس ذات او [illegible] اثبات النسبة باو

تم چون صفات ندانند نسبة با تمام در اینکه عکس این است که کناه دادن برای بهتا شدن توبه و انابه و ازادی و امساک

اثم و سعت عادة دره بر مسکین بربنه قرینه ظاهر شود وجه اینکه کا هرد با قرار است بودن امثله شود وجه الخ که مقرر است ببلا

الله سیئاتهم حسنات و یکون عنهم السیئات اللطیفة السیئة و سراب کردن تبه امکان دفاع بها بت موثق بود و فیه

حساب شی مثلکه از تحت محبوبه و اینجام بر طبق اعاز آمده کان الله و لم یکن معه شیء و کلان کان الان هیچ تمام نباید چون مراتب

در بیابان از شعاع انتاب الهیست منه دوام شریف با مضعف الحسنات با ماحی السیئات باکی بتواتق تهم که من جاء

بالحسنة فله عشر امثالها پس مضعف حسنات است که وجود خیرات و حسنه رحمت تا ایه نیک خود فرمایم بنکر ذکر

وما ما باید ذیل بسبب تیه او را مغفوره سازد بر مقوم و جودات و رابط کثرات و عروة الوثقی که لا انفصام لها باو کلمه و وسعت

تضعیف شود هم در بلند هم در منظور و اثال الم اثم واضح شود بمیات ای اقرب شوند بحو شقه و خلوت و جه در تواتر وجود است

از حسنات و افعال سر بر مثل ذمه مومنه چون رتبه خود را بر رتبه شیطان مقید نمود و حال انکه خلاف نه تمامی فرموده لا

تعبد و الشیطان پس تاب و مینیه و خود را از تسلط شیطان ازاد کند عالم و عامل چون المومن مرات المومن ازاد

ما تبه مومنه اشاره بازادی خود نیز دارد و کذشت که نفس شریفه انسکه صاحب حکمه و حرمتی بسر

نمیز دیده دو موضع که عموم شهادت متنا بین والمقام نشست مسکین باید الست که چیز بجا از و مردود نفس

باید ببال بر بدهد الکمال عاده کامل بدر حتی انا عاده کامله است که اکر کس رتبه را دارا است دیگر ترقی ننماید

که علت نما یم خلفنا سمات و زمین است عالم ابرست است که حضرت شمس مذکور با یا باید با مرتبه دون جامع انسان

کامل و اتمام شش [illegible] صوم [illegible] بود انسان [illegible] که انسان الکامل [illegible] شش

[illegible] دارد و هم هفتمین که [illegible] مقام فنای اوست که در این مرتبه [illegible] انسانی نمی ماند و در

[illegible] شش [illegible] [illegible]

از [illegible] الامام [illegible] که [illegible] الله است فی الارض و [illegible] و ابتهال [illegible] و کسی یکی شش است

و هفت یکی است این خصال ثلثه [illegible] و [illegible] یکی از مراتب ثلثه [illegible] شش [illegible] مسئله صوم و [illegible]

شش و هفتم است صوم [illegible] صوم [illegible] و صوم [illegible] قال [illegible] تعالی ثلثة [illegible] فی الحج و سبعة اذا رجعتم و صوم [illegible]

و [illegible] صوم [illegible] واجب و صوم [illegible] سه روز واجب [illegible] واجب شش [illegible] شش [illegible]

و باید که اشکالات تکلیفیه [illegible] اشکالات [illegible] عبادات تکلیفیه [illegible] عبادات تکوینیه باشند و عبادات تکلیفیه امتثال

اوامر و نواهی [illegible] است و عبادات تکوینی امتثال اوامر و نواهی تکوینیه و اشکالات تکوینیه شش باشد [illegible] شش [illegible]

آدمی که [illegible] خلقه در شش ایام است که در [illegible] داد [illegible] مسئله [illegible] احکام خمسه [illegible] مباح

هر یک دارد اما واجب گذشت و اما [illegible] مستحب بسیار است چه الصوم جنة من النار [illegible] آمده است [illegible]

کتب فقهیه مذکورات [illegible] از انجمله است صوم سه روز از هر ماه اول پنجشنبه از هر ماه و آخر پنجشنبه

هر ماه و [illegible] اربعاء [illegible] و از انجمله است شش روز بعد از عید [illegible] و از انجمله است ایام البیض [illegible] موسوم

[illegible] ایام اللیالی البیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد از هر ماه که این شبها [illegible] روشنند و از انجمله است

ایام مولد و مبعث [illegible] و دحو الارض و اول ذی الحجه و [illegible] و ماه مبارک رجب و شعبان و غیر ذلک

اسرار [illegible] سه روز و آن شش [illegible] در بعض اسرار [illegible] در بعض اخبار [illegible] است که [illegible] صوم

آن شش [illegible] معادل است با صوم دهر زیرا که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس مبارک [illegible] عنده ده ماه

محسوب دارند شمسی روز دو ماه و مجموع ایام سال مبشر بود و ادوار این شبه و ماه سعادت لاصول الدوری شود و همچنین هر روز ماه
را نام موجه ... ارجا و سی مرانست والله اعلم که عبادة در زمان سعد است و روز پنج شنبه متعلق به مشتری است
که سعد اکبر است چه ایام و لیالی هفته هر یک متعلق به کواکب است سبحان داند که این ترکیب مشهور است ... و
روز و شب ... که از حروف ... ما ... انها ترکیب شده پس باید آدمی مراتب سعادت ... علم و عمل ... از
باب تطبیق صورت و همچنین شب که ... ماه ... خلافت ... و چند جهت متعلق است ... شمس است
قال الله تبارک و تعالی جاعل فی الارض خلیفة و انه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و در زیارت ائمه ... که
السلام علی خلفاء الله ... ماه ... ای خلیفه ... باید ... شوم ... که
اهل حساب ... باید حساب ... بلکه ... حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ... شب حساب
نفس را ... محاسبه ... مقامات سلوک است ... حساب ... و ... شب پنج شنبه
سوم ... چون متعلق ... که ... است در ساعات ... صفای ... در روز باید
توفیه ... حساب ... ما ... اذا جابه ...
و ... الله ... حساب ... که ... نور شمس ... اصحاب ... از شمس
است بلکه در شب هم ... خلیفه ... از ... شمس ... خلیفه ... مستحق است ... از او
متوجه ... جهت ... کرد ... واما ... والله یعلم الحق که تطبیق
کند علم ... روز و ... کند ... چه ... این اوقات
از ... روز ... که عارف گوید ... و ... مدد نو ... یاد ام از
کشته خویش ... مدد و ... هنگام درو ... چون ... است ...

ابوالعلی

ابتغاء مرضات [illegible] چنانکه پوشیده نماند [illegible] ازدحام با
نفی ما که چون خون [illegible] است [illegible] و تحمل ملامت [illegible] در راه حق [illegible] ولا یخافون لومة لائم [illegible] قبل احد
الملامة فی [illegible] الدنیا [illegible] القوم [illegible] الارض [illegible] بسط ارض است از مرکز
تا اطراف و ارض بحسب تاویل [illegible] است ارض [illegible] نقطه [illegible]
جبال را هم [illegible] وجه الله است اینما تولوا فثم وجه الله [illegible]
[illegible] تا بعد [illegible] کرده باشد
[illegible] چون [illegible] است که از [illegible] کعبه [illegible]
شده است [illegible] کعبه دل [illegible] کعبه دل حقیقة [illegible] کعبه [illegible]
[illegible] کعبه صوری در سمت خط استوا هست و کعبه دل [illegible] استوای [illegible] خدا است و گذشت که [illegible]
[illegible] الانسان [illegible] انسان [illegible] اند [illegible]
[illegible] حیوانیه [illegible] حیوانیه [illegible]
[illegible] است [illegible] جانور [illegible] عاقل [illegible] عقل [illegible] مقامات [illegible] مقام [illegible]
[illegible] باشکال مختلفه [illegible]
[illegible] از خیالات [illegible] است چون مؤمنین [illegible] در نفوس [illegible]
اما [illegible] نور الله [illegible] از ملکات
[illegible] شود [illegible] ملائکه [illegible] الله [illegible] و یفعلون ما یؤمرون شود گذشت که
[illegible] است چون [illegible]

معارف خودشناسی و خداشناسی را تمام شناسی مانند ملائکه علامه شود بلکه بکنه [illegible] چون صاحب مقام لی مع الله در عقل معزول

دانسته که وجود هر معقول حقیقتی است محیطه بکلیت [illegible] عالمی [illegible] پس وجود انسان کامل [illegible] الوجود

و کلمه در حق او [illegible] عالم [illegible] نوعی از وحدت دارد چنانکه در ائمه [illegible] است که [illegible] تفاوت در ظهور کمالات بوده [illegible]

حقیقت [illegible] قول [illegible] تفصیلیه خلاف [illegible] شده [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] الکرامات والدرجات [illegible] الانبیاء

[illegible] خاتم [illegible] النبی [illegible] من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی

فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب [illegible] اشاره [illegible]

[illegible] مستکمل در جانب علم و عمل [illegible] جنبه حیوانیه

[illegible] بالفعل [illegible] هویدا [illegible]

[illegible] شناسی است [illegible]

انکه حقیقت شناسی نیست [illegible] اعتقاد [illegible] حال انکه جهات اتحاد [illegible]

از بدو [illegible] خداست اگرچه

مراتبی هست [illegible] مقام لی مع الله [illegible] گذشت [illegible]

از این جنبه [illegible] حقیقت شناسی [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] هر ذات [illegible] خلقکم من نفس واحدة مثنوی چون [illegible]

[illegible] نفس [illegible] مثنوی

[illegible] بلکه اهل صورت است [illegible]

[illegible]

چنانکه

چنانکه گذشت ایام را چون لیله ماهها بالنفرد و شبهای خاص نه عام بر آن چون نه در باب زوال ما را بمنزله زوج ... وقف

ما دانه ما نور چون ... ندبنی کار کردنا توحید خاص بتکلف استقامت ... کو ... ذات خود ... معرفت

نسوا الله فانساهم انفسهم باید شنوی کنکو و ... کنند از ... تامه ... از ... توحید ... الا

... فی مطلع النور البسیط ... ومن ... اخوان ... دلا نور ... ما ...

محمد ... اهل ... اللهم ... تا اینجا که ...

... چون نفس ... دو جهان ببینه ... اما باقی مذکورات شرکنا ... و عرفه دارای

برای صاحبان مقصد چنانکه رمضان شهر الله الاجل الاعلی شعبان شهر نبینا محمد المصطفی رجب شهر وصیه

المرتضی ... و ... باد ... رمضان بحق النبی ... الوصی والولی

شاء الله ... اما ... چون ... از ... والد ... مهمان

مهمان ... چون ... کسیکه خوانده شود ... طعامی ... است ... ان ...

... ما ... است ... است ... بالکسر ... ادنی

که ... حق ... دل مؤمن ... است ... روزه ... اسعید

... عبد الفطر ... روز ... که ... عید الفطر باید ... کسیکه ... صوم

الوصال ... واجب ... مشهور ... منقول است ...

صوم عید ... است ... است از ... خبر ... و ...

... که ... سال ... علما ...

... است ... الوصال من کان ... الله

۹۴

فان اہل اللہ [illegible] یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه و در [illegible] نتوان [illegible] او را دید مثال [illegible]

[illegible] است [illegible] عشق تو و هستی [illegible] بهم [illegible] بلا [illegible] کوید [illegible] رسید [illegible]

مقام سلوک میکنی جواب داد بمقام [illegible] مقام صبر [illegible] از مقام سلوک [illegible] جواب داد بمقام [illegible]

چون مقام [illegible] پس [illegible] جواب داد بمقام [illegible] دیگر چون مقام تسلیم [illegible] پس [illegible]

[illegible] مشغول [illegible] چنانکه گذشت [illegible] عمل خود است [illegible] عمل [illegible]

[illegible] است حکایت کویند [illegible] جهاد [illegible] عادة [illegible] انگشت [illegible] میکرد [illegible]

[illegible] کر تو مشغول [illegible] مشغول [illegible] شروع کرد [illegible] آواز [illegible]

آواز [illegible] مشغول [illegible] بگذاشت [illegible]

پس [illegible] اهل الباب است [illegible] السیف که [illegible]

[illegible] است [illegible] که قوم [illegible] الله [illegible] اسباب [illegible]

خود [illegible] و اجب [illegible] است [illegible] است و [illegible]

[illegible] الله [illegible] من الله [illegible] حملناهم فی البر و البحر [illegible]

لازم است [illegible] است [illegible] اسرار حکم [illegible] در اسرار الحکم

[illegible] بقوة الله العزیز الحکیم و [illegible] اسرار [illegible] در کتاب [illegible]

[illegible] که [illegible] نظر کنند و بعضی [illegible] العباد [illegible]

[illegible] الله [illegible] کل [illegible]

[illegible] سال [illegible] هجری [illegible]

[illegible]